
فهرست شده
۴۵۷۰





بازرسی شد
۳۷ - ۳۶
بازدید شد
۱۳۸۲
مجلس شورای ملی
کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی - فهرست شده
۴۵۷۰



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی لم یجعلنا من المعاندین المنکرین ولا من الغلاة المفوضین ولا
من المرتابین المقصرین وهدانا الی الصراط المستقیم وعرفنا الحق الذی
عنه یؤفکون والنبأ العظیم الذی هم فیه مختلفون والصلوة والسلام
علی محمد وآله الطاهرین الذین بهم قام الله العالم وبنوره ولایتهم فاز
وتشرف ابو البشر آدم استشفاعهم فی القدم علی سایر الامم وانتجبهم آمرا
وناهیا اقامهم فی سایر عالمه فی الاداء مقامه اذ کان لا تدرکه الابصار
ولا تحویه خواطر الافکار ولا تمثله غوامض الظنون فی الاسرار لا اله الا الله
الملک الجبار این رساله مختصره وسیله ایست که احقر مقر بقصور
وتقصیر در دار الخلافه الباهره محض تذکره اولیای دولت قاهره

بعرض

بعرض تحریر آورده بعرض میرساند درین ایام محنت انجام که بتدبیر وشورای
وتحریک واغوای بعضی از ارباب غرض جمعی از مشاهیر الواط تبریز وشقی سعله
وناچیز در دهه عاشورا علی الغفله ولی مهابا بمقام قتل اینجاکوی برآمده
چون تقدیر خدا و ند قدیر ورای تدبیر ایشان بود لهذا خدا احقر را از شر آنها
محافظت فرموده وآنچه که مقصود ومراد ایشان بود بعمل نیامد ولیکن بجهت
اصلا شرم از خدا نکرده خونها در خانه خدا مجلس عزای سید الشهدا ریخته
عالمی را از علمای اسلام بکمال بیرحمی کشته واتمرد عزیز فتنه در شهر تبریز برپا
داشت که اگر اینجاکوی دولتخواه محض پاسداری مملکت پادشاه وحفظ جان
ومال وعرض ناموس بندگان الله مردمرا نگاهداری نکرده ومیگذاشت که از
اینطرف هم بمقام تلافی وانتقام برآیند علم الله که این غائله ها وفتنه
انگیز بجائی میرسید که باعث قتل وغارت وجنگ وستیز میان جمعی از
مسلمین میگشت ولی احقر بتدبیری این فتنه عظیمه را خوابانده وبحلم
وحوصله وبردباری مردمرا نگاهداری کرد محض خدمت بدین ودولت
مظلومیت را بجود قبول نموده همه منسوبین خود مان را کمال امیدواری
بمکافات وانتقام جناب باری وشفقه وسیاست حضرت اقدس شهریاری

داده بیاری خدا و مددکاری ائمه هدی نگذاشتم از احدی چیزی طلبیده شود
کاری از آنها سرزند که مایه شرمساری نزد خدا و سایه خدا باشد و بعضی
چیزی بود که با حدی ما از اهل تبریز مهیا باشد حتی از شعرای خارج نیز
همین مقدمه را بهمین تفصیل روزنامه نموده در همه بلاد منتشر کردند
تا اینکه خود این دعاگو ماجری را علی ما جری در مقام تظلم و دادخواهی
خدمت اولیای دولت جاوید مدت آگاهی داده مراتب را کماهی بعرض
اقدس همایون ظل اللهی رسانیده از جانب سنی الجوانب فرمان
واجب الاذعان باحضار این دعاگوی خاکسار صادر گشته مجملی از مفصل فقرات
بلاغت آیات فرمان همایون که بعبارات ملوکانه و اشارات حکیمانه
خطاب باین دعاگوی خاکسار و ذره بمقدار فرموده بودند این بود:
جناب فضایل و کمالات اکتساب معارف آداب عمدة الفضلاء الاطیاب میرزا
محمدحسین حجة الاسلام موفق باشند سالهاست که میشنویم فیمابین
شیخی و غیرشیخی در بعض مسائل اختلاف عقاید است چون حادثه ناگواری
ظهور نکرده بود طبع همایون اقبال نمیکرد که در کشف این اختلاف اقدامی
شود حال که فقره قتل و غارت فیمابین طرفین ظهور کرده است دور
نیست

نیست که اگر اقدامی در دفع این شبهات نشود عواقب آن منجر به تباهی
دلهای ایشان و خرابی ولایت و رعیت گردد و این معنی باعث شود که از برای
حفظ ولایت و رعیت مجبور باجرای حکمی شویم که خدا نکرده پیش خدا و رسول
معاقب شویم و مملکت و رعیت خودمان را بدست خودمان خراب کرده باشیم
لهذا آنجناب را از برای ملاقات چند روزه زحمت میدهیم که بدربار همایون
آمده دیدنی از ما کرده قرار لازمه را با آنجناب بدهیم معاودت نمایند
و دستخط ملاطفت نمون هم قریب بهمین مضمون بخط مبارک مرقوم فرموده
بودند چون مفاد فرمان همایون و دستخط مبارک همایون و مقصود و مراد
از احضار این دعاگوی خاکسار بدربار معدلت مدار دو فقره بود یکی رسیدگی
بهمین قضیه مخصوصه و حکایت قتل و جنایت و احقاق حق میان بنده و ایشان
که انشاءالله الرحمن آنچه که لازمه حکم عدل و مقتضای سیاست و مملکت داریست
در دفع ماده فساد و رفع اشرار و الواط بعمل خواهند آورد
و یکی کشف حقیقت اختلاف طرفین و دانستن علت خلاف و تفرقه
فریقین و رفع نزاع و اختلاف فیمابین که الآن در همه بلاد ایران
ساری و جاری است لهذا این دعاگوی خاکسار محض اطلاع و استحضار

باریافکان کردن اقتدار از حقیقت حال وسبب وجهت این همه
قیل و قال بتحریر این مختصر مبادرت ورزیده مسمی گردانید آنرا به علم المحجة
اتماما للحجة لمن انکر وایضاحا للمحجة لمن نظر واستبصر تا از حقیقت مطلب
بدرستی مخبر و مستحضر شده واز اصل مسئله که محل نزاع است اطلاع کامل حاصل نموده
آب از سراب وحق از باطل تمیز یافته آنچه که مایه غوغا وانگیزه دعوا است
بر همه اولیای دولت قاهره باهره کالشمس فی رابعة النهار واضح و
آشکار گردیده از برای همه معلوم شود که این همه اختلاف و تفرقه بعضی از
ارباب غرض وعوام الناس با این فرقه محقه از چه راه است وآن مبنی بر
سه مقاله و یک خاتمه است   در بیان محل نزاع و اختلاف است
در بیان سبب منشاء نزاع حضرات است با این فرقه محقه
در بیان حکمت اختلاف وثمرات آنست و در ذکر بعضی از اخبار
و آثار است از طرق عامه در فضایل و مناقب و مقامات و مراتب ائمه اطهار
که بالصراحه دلیل مدعا است   که در تحریر محل نزاع است پس قبل
از شروع به بیان مطلب باید دانست که بعضی از فرط عدم اطلاع از محل نزاع
اینمقدمه را نوعی تقریر میکنند که اصلا دخل بما نحن فیه ندارد ولی
بجمع

چون این بنده جانی و مقید بآل و امانی حسین بن محمد التبریزی المعانی
تربیت یافته آن پدر بزرگوار است که سرآمد تلامیذ آن شیخ عالی مقدار
بود که این سلسله را نسبت باو میدهند و سبب تازه این منازعات
و ابتدای ظهور این انکار از اغیار در همه اعصار از آن اعصار است
فلهذا الحقیر مقر بقصور و تقصیر باصل مسئله بیش از سایرین خبیر و بتحقیق
اینمرحله بهتر از دیگران بصیر است فاسمع لما یتلی علیک ولا ینبئک مثل
خبیر چه هرکس از منتسبین باین فرقه محقه ویا منکرین تقریر اینمرحله را کرده
و شنیده ایم غالبا چنین دیده ایم که یا بکلی از مطلب دور است ویا
قصه از قصه های این فسانه بیان نموده ونغمه از نغمات این ترانه سروده
زیرا که از اینمرحله بکلی بیگانه بوده است پس در اینصورت حرف هر
کسی را در اینمرحله قبول نمود و آنرا میزان مسئله قرار داد
سرگذشت عهد گل را از نظیری بشنوید   عندلیب آشفته تر میگوید این افسانه را
بالجمله چون اینمقدمه را دانستی پس بدانکه نزاع اغلب مخالفین فی
الحقیقه با این فرقه محقه در مقام نبوت مطلقه جناب محمد مصطفی ص
و ولایت کلیه کبری جناب علی مرتضی علیهما و اولادهما آلاف التحیه و

واضح است که علمای اعلام و مشایخ عظام در کتب و رسایل خود بحجج
و دلایل عدیده بشروح مفصله مبرهن و مدلل فرموده اند و از جمله ادله
و براهین ما در اثبات این مرتبه و مقام از برای آن رسول انام و سایر ائمه
کرام علیهم السلام این است که میگوییم چون خداوند تبارک و تعالی اجل
و ارفع و اعلی و منزه و مقدس و مبرّاست از صفات مخلوقات از
حقایق و اکوان و جواهر و اعیان و آنچه که بآنها عارض میشود
از تغیر و تبدل و ترقی و تنزل و حلول و اتحاد و مباشرت با
مخلوقات که از صفات اجسام و جمادات است پس لا محاله باید واسطه
باشد میان او و سایر مکونات در احداث و ایجاد و افاضه
فیوضات تشریعیه و تکوینیه بکافه عباد و همچنین میگوئیم که چون
علت ایجاد عباد معرفت خداوند جواد است و معرفت او جل شانه
بکنه ذات از برای احدی از آحاد موجودات ممکن و متصور نیست
بلکه معرفت او عبارت از معرفت صفات است یعنی شناسائی
عبارت از شناختن اوست بصفات جلالیه و جمالیه و آیات
و علامات الهیه پس باید لامحاله خدا از برای آن آیات و علامات
وان

و آن اسماء و صفات مظهری قرار دهد از مخلوقات خود که آیه کبری معرفت
باشد و همه خدا را با آن آیه کبری بشناسند و جمیع صفات الهیه را
در او مشاهده نموده وصف کنند خدا را بهمان صفاتیکه خود را بآن ستوده
و آن واسطه و آیه کبری باید اشرف مخلوقات و اکمل موجودات و اقرب
مکونات و اشبه مصنوعات باشد در صفا و نورانیت بمشیت امکانیه
و قدرت فعلیه الهیه و آن عبارت از حقیقت مقدسه محمدیه و نفس کلیه الهیه است
که خداوند قدوس و عزت آن حقیقت مقدسه را محل مشیت و مظهر قدرت
و مصدر رحمت خود قرار داده است که همه اوامر و نواهی و احکام خود را
از آن حقیقت صادر نموده و جمیع فیوضات غیر متناهیه و صفات جلالیه و جمالیه
را از برای همه بوساطت آن نفس کلیه الهیه ظاهر فرموده است پس
اوست واسطه فیض جود و رابطه غیب و شهود و سلطان مملکت وجود
و عنوان معرفت ملک و دود و سایه رحمت و مایه نعمت خواجه ارض و سما
سرور هر دو سرا و همچنین است در رتبه و مقام سایر ائمه انام که خلیفه و
قایم مقام او هستند در ادای فیوضات نبوی حتی خاصه و ولی مطلق
و وصی برحق خاتم ما سبق و فاتح ما غلق نور رحمن شیر یزدان دست خدا

راه هدی جناب علی مرتضی که در رتبهٔ ولایت با شمس نبوت توام است
و در مقام خلافت با شمع رسالت نبی عجم   آن بهتر دو عالم و این
مهتر دو کون   آن صفدر رسالت و این صفدر وغا   آن چشم انبیاست
گر زیافت کرد و فر   هم ملکت نبوت و هم تخت اصطفا   وین شاه
اولیاست که از قدر و احترام   ذاتش مشرف است بتشریف انما
محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر   مامور این دو امر قدر آمد از قضا
از آن است چرخ تابع او جرم زیر حکم   وین راست سدره منزل و عرش آشیانگاه
دانی حدیث لحمک لحمی ز بهر چیست   کاین هر دو تن یکی است یکی گیر دو تا مبین
بالجمله خداوند منان این دو گوهر پاک و آن دو ضیاء تابناک را سلطان
قرار داده است در همه عوالم امکان و مراتب اکوان و همچنین است سایر
ائمه هدی نسبت بهمه ماسوی پس ایشانند مظاهر جلال و جمال و مصادر
افعال خداوند متعال و امنای حی داور و اولیای خداوند کبیر
فرمانفرمایان عالم قضا و قدر ولی با همه اینها در این سلطنت و ایالت استقلال
نه استقلالی دارند و نه شرکتی با خدا و نه تفویض شده است امور بایشان
باین معنی که ایشان بدون استمداد از خداوند جواد باین سلطنت رسیده

ویا

و یا بالشراکت تدبیر امور عباد مشغول بوده و یا خداوند از سلطنت
خود برداشته و امر خلق و رزق و موت و حیات را بایشان واگذاشته
باشد زیرا که همه اینها کفر است و زندقه و مخالف عقاید فرقه محقه و
منافی است با ادله توحید خداوند مجید و پروردگار حمید که متفرد
و متوحد است در ذات و صفات و افعال و عبادت بلکه ایشان عبدی
هستند مرزوق و نوری مخلوق و بنده هستند از بندگان خاص
خدا که در مقام فقر و فنا و اضمحلال در جنب عظمت و جلال خداوند متعال
حباب آسا بکلی از خود خالی شده و خود را در جنب هستی حق میت
کرده بمنزل فنا رسیده تاج فقر بر سر گذاشته و به فخر گشته در
تخت تجرید مستقر گشته و در بحر توحید شناور بوده گوش نفوذ اراده
قدر داده منتظر ایستاده اند که هرچه شنوند آن گویند
و هرچه گویند آن کنند عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم
بامره یعملون بالجمله ایشان در مقام بندگی و عبودیت اصلا اراده
از خود ندارند بلکه هرچه میکنند بامر خداست باذن و اراده
اوست و در هر آن باید مدد جدید از جانب خداوند مجید بایشان رسد

واگر آنی خداوند احد فیض و مدد خود را از ایشان قطع کند بکلی متلاشی و
مضمحل و فانی خواهند بود مجملا این است اصل مذهب و حقیقت مطلب
و این مطلبی است که احدی نمی تواند بر آن نکته بگیرد خواه عالم باشد
خواه عامی و همه علما از متقدمین و متاخرین و صناديد معاصرین با ما در این
مدعا شریکند و اصلا ما را با آنها مخالفتی نیست و آنها را با ما معارضتی نه مگر
بعضی از ارباب عمایم و پاره از عوام الناس که بجهت بعضی از اغراض و امراض
بمقام اعراض و اعتراض آمده از استماع این مطالب ما را از نظر و اتباع منع میکنند
والا همه علما و حکما و صاحبان فهم و زکا با ما در این مطالب موافقت دارند
و ما با آنها کمال موافقت داریم و روی کلام ما بر کسانی است که بجهت ما تجاهل
میکنند و نفهمیده عداوت میورزند و حال آنکه مطلب ما مطلبی است روشن تر
از ماه و آفتاب در وسط سما و شاهد ما بر اینمدعا که اصل مطلب و محل نزاع
حضرات است بالاتر اینمدعا گویا آن وجود مسعود سلطان زمان است که شاه
جهانست و ماه آسمان خسروی نیکوان مهتر خسروان خواجه تاجداران خاتم
شهریان سایه رحمت یزدان مایه نعمت پروردگار رمنان باسط بساط امن
و امان و ماحی کفر و طغیان و حامی دین و ایمان پسندیده آشکار و نهان
پاینده

زیبنده تاج کیان اعدل الملوک و اعلاهم و افضل السلاطین و انجاهم الخلق
تحت ظلال اعلامه والرزق عند ظلال اقلامه القادر الظاهر ذو المناقب و
المفاخر حامی الهمم ولی النعم المجاهد فی سبیل الله والناصر لدین الله
ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه که اکنون خداوند بیچون
آن وجود مسعود همیون را سلطان قرار داده است در همه ایران و مقرر
داشته است زمام اختیار انام را در قبضه اقتدار و کف کفایت آن
سلطان با عز و تمکین و مرزبان دنیا و دین پس اوست امروز در روی
زمین حافظ شریعت سید المرسلین و مروج طریقه سید الوصیین و
اوست مدبر امور عباد و حافظ ثغور بلاد و ناشر عدل و داد و
کاسر شوکت اهل فتنه و فساد اوست منبع فیض و رحمت و معدن
جود و کرامت و مصدر قدرت و مظهر کبریا و هیمنت و صاحب رایت
سلطنت و ولایت ولیکن آن شاهنشاه عادل و باذل دین پناه در این
سلطنت و ولایت و این همه اختیار و اقتدار و هیمنت و بذل و
بخشش و نعمت و قهر و غضب و نقمت و افاضه فیض و رحمت باهل مملکت
از نوکر و رعیت نه شریکی با خداوند دارد و نه خداوند است از سلطنت خود برداشته

و باایشان واگذاشته بلکه ایشان بنده هستند از بندگان خاص خدا
که بمحض فضل و رحمت این نعمت عظمی و سلطنت کبری را بایشان عطا فرموده است
و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی
کل شیء قدیر و همچنین است وزیر اعظم و دستور معظم آن سلطان
جم خدم و خاقان فرشته حشم نسبت بجود ایشان که از کمال عزت و
جلال او را واسطه قرار داده است میان خود و سایر رعایا در
اخذ و عطا و ایصال فیضها و نعمتهای نامتناهی پادشاهی او امر
و نواهی و تدبیر امور مملکت و رسیدگی بعرایض و حاجات نوکر و رعیت
و ترویج امر سلطنت و مختار و مقتدر فرموده است او را در اجرای فرامین
و احکام و عزل و نصب عمال و حکام و تمشیت مهام انام و رئیس قرار داده
آنجناب را از برای همه اولیای دولت قاهره و سران و سرکردگان
عساکر منصوره و نگهبان کرده اند ایشان را در همه ممالک محروسه ایران
پس اوست چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و دست توانای
پادشاه جمجاه عالم پناه و اوست مظهر جلال و مصدر افعال حضرت

اقدس بی‌همال زیرا که او هرچه دارد همه از سلطان زمانست و هرچه میگوید
از جانب ایشان و آنچه میکند بامر و حکم ایشان است اصلا از خود
حکمی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاه است و قول او قول پادشاه
و طاعت او طاعت پادشاه است و مخالفت او مخالفت پادشاه
و جلال او جلال پادشاه است و شوکت او شوکت پادشاه نه او شرکتی
با پادشاه دارد و نه استقلالی در این همه ریاست و جاه و نه پادشاه
از ملک و سلطنت خود دست برداشته و سلطنت را بالمره باو واگذاشته بلکه
آنجناب با این همه اختیار و اقتدار و مهیمنت نوکری است از نوکران پادشاه
جمجاه که او را از میان خود بجهت کمال عقل و فراست و غایت فطانت و ذکاوت
انتخاب فرموده از کمال عزت و قدس و جلال خود که اجل و ارفع است از اینکه
خود بنفسه مباشر امور باشد و با همه برایا و رعایا از اعلی و ادنی با ایشان
معاشر باشند سیاست ملک و ریاست ناس را بکف کفایت آنجناب
سپرده اند که همه رعایا و عامه برایا در هر بلادی از بلاد بامر و حکم
او مطیع و منقاد بوده بدستور العمل او رفتار کنند و همچنین است
امر در باب وساطت و ولایت و ریاست و سلطنت جناب رسالتمآب

وجناب ولایت مآب و سایر ائمه اطیاب از جانب جناب رب الارباب
که اوست ملک دیان و مالک و سلطان وایشان انبیا و اولیای او
هستند در همه عوالم امکان و مراتب اکوان و خلیفه و قایم مقام
او هستند در تبلیغ او امر و نواهی و افاضه فیوضات و نعمتهای نامتناهی
الهی و سایس و رئیس و نگهبان هستند از جانب خداوند سبحان و پروردگار
رحمن در اجرای احکام خداوند علام و تمشیت مهام انام و تربیت بندگان
و تولیت امور ایشان و حفظ و حراست همه از طغیان طاغیان پس
ایشانند چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا و دست توانای خدا که
خداوند لم یزل ایشان را از آغاز ممتاز کرده و از میان بندگان
خود بجهت صفای قابلیت و کمال نورانیت و نهایت اعتدال
و استقامت امتیاز داده و در همه ملک و ملکوت و عوالم جبروت
و ناسوت و دنیا و آخرت و غیب و شهادت ایشان را مهیمن و مقتدر
فرموده و بر همه ذرات ممکنات ایشان را ولی و مدبر قرار داده و
اختیار و اقتداری بایشان داده است که از برای احدی از آحاد
موجودات نداده و قدرت و قوت و سلطنت و احاطه و هیمنتی بایشان

عطا

عطا فرموده است که عقول انبیا و اولیا در درک مراتب عظمت و کبریای
ایشان حیران است چنانچه در زیارت جامعه کبیره فرموده اند اتاکم الله
مالم یؤت احدا من العالمین و ایضا فرموده اند فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین
واعلی منازل المقربین وارفع درجات المرسلین حیث لا یلحقه لاحق ولا
یفوقه فائق ولا یسبقه سابق ولا یطمع فی ادراکه طامع پس درین صورت
چگونه وصف توان کرد مقامات و مراتب ایشان را و چگونه باحصای آن
فضایل و مناقب ایشان تا کار بغلو برسد زیرا که غلو آن است شخص افراط
کند در مدایح و محامد شخصی و از برای او اوصاف و محامدی بیان کند که
او فاقد آن محامد باشد و بجهت او مقامی قرار دهد که او صاحب آن مرتبه و
مقام نباشد و این در صورتی است که از برای محامد و مدایح و مناقب
او حدی و نهایتی باشد و حال آنکه از برای مقامات و مراتب و مدایح
و مناقب ایشان نه غایتی هست و نه نهایتی مگر مرتبه الوهیت که آنجا عدم
بحت و لیس محض هستند و ایشان هرچه در مدارج عالیه و مقامات متعالیه
سیر کنند از مرتبه عبودیت بیرون نمیروند و بذات بیچون نمیرسند
ما للتراب و رب الارباب بالجمله چون شخص تنزیل داد ایشان را از مرتبه

الوهیت بمقام و بمرتبه عبودیت و از برای ایشان در مقام معرفت دو
مقام قرار داده یکی مقام بشریت و یکی مقام نورانیت و تنزیه کرده ایشان را
در مقام بشریت از همه نقایص آن رتبه و مقام که از برای سایر بشر متصور است
و توصیف کرده ایشان را در مقام نورانیت بهمه کمالات امکانیه و اخلاق
ربانیه و صفات فعلیه الهیه بعد از آن هرچه در محامد و اوصاف ایشان
بگوید از عهده عشری از اعشار آن نمی تواند برآید چنانچه جناب امیر مؤمنان
همین میزان را از (برای) معرفت خود شان قرار داده و فرموده اند یا سلمان و
یا جندب معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی بالنورانیة
تا میفرماید در آخر همین حدیث اعلم یا اباذر انا عبد الله و خلیفته علی
عباده لا تجعلونا اربابا و قولوا ما شئتم فی فضلنا فانکم لا تبلغون
کنه ما فینا و لا نهایة فان الله قد اعطانا اکبر و اعظم مما یصفه
واصفکم او یخطر علی قلب احدکم و در مقام دیگر فرموده اند نزلونا
عن الربوبیة و ارفعونا عن حظوظ البشریة و قولوا فی فضلنا
ما شئتم فانکم لا تبلغون کنه ما جعله الله لنا و لا معشار العشر لان
البحر لا ینزف سر الله لا یوصف و در حدیث بازوار است که فرموده اند

نزلونا

نزلونا عن الربوبیة و قولوا فی فضلنا ما شئتم خلاصه همین معنی بچندین لفظ و
چندین طریق از ائمه اطهار علیهم السلام ماثور و در السنه و افواه مشهور است
و ماحصل معنی آنها این است که فرموده اند ما را نازل کنید از مرتبه الوهیت
و تنزیه کنید ما را از لوازم بشریت و بگوئید در فضایل ما آنچه که دلتان
میخواهد که دریا تمام نمیشود و سر خدا بوصف نمی آید خوب میگوید شاعر
ال پیغمبر نه آن خدای اکبرند   او نیز اوند اما از آب و خاک دیگرند
باب فیض حضرت بیچون و فیاض خود   گرچه مشتقند اما فعل حق را مصدرند
نزلونا گر نگشتی سد راه سالکان   از ربوبیت نمی گفتمی شان بالاترند
با وجود دادن تنزیلشان از آن مقام   در مقام وصف ایشان عقلها کور و کرند
بالجمله اینست میزان معرفت ایشان که صراط مستقیم است و نمط اوسط
که نه افراط است و نه تفریط پس کسانیکه نسبت الوهیت با ایشان میدهند
و از برای ایشان خدائی قایل میشوند غالی هستند و کسانیکه مقام ایشان را
منحصر بمقام بشریت میدانند و ایشان را در مقام بشریت شناخته و مقام
نورانیت ایشان را انکار میکنند قالی هستند اما کسانی که از برای
ایشان دو مقام قایلند یکی مقام بشریت و یکی مقام نورانیت بعبارة اخری

یکی مقام عبودیت و یکی مقام سلطنت و ولایت و مرتبه و سلطنت
و امارت و علم و احاطه و جهت پس ایشان حالی هستند که هدایت شده اند
بصراط مستقیم و منهج قویم والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله   پس آن در منشاء این اختلاف است

علت و سبب این همه اختلاف و تفرقه بعضی از این فرقه محقه چند
چیز است و مخالفین اینها حاکمان دولت از آنجهت منقسم بچند قسم اند

از آنها کسانی هستند که محض از راه اشتباه بمقام عرض و
اعتراض با این فرقه محقه برآمده و از برای ایشان امر را مشتبه کرده و
چنین بنظر ایشان داده اند که طریقه ما بخلاف طریقه علمای راشدین و
فقها و مجتهدین است و این سلسله علیه نعوذ بالله همه علمای سلف
و خلف را قدح مینمایند و این علوم ظاهریه را از معقول و منقول بالمره
رد میکنند و همچنین شهادت جناب سید الشهداء روحی له الفداء
قایل نیستند و اعتقاد بشریعت ندارند خلاصه از این قبیل مفتریات
که اغلب آنها از معتقدات ملاحده و طایفه غلاة خذلهم الله تعالی
بان فرقه امامیه نسبت داده و جمعی از عوام و بعضی از علما را مشتبه کرده اند

که اینها

که اینها از اعتقادات طایفه شیخیه است و حال آنکه این فرقه محقه از
همه این مفتریات بری و بیزارند و معتقد اینها را کافر و بیدین میدانند باری
خدا حکم کند میان ما و کسانیکه این قبیل افتراها را با ما می بندند و نسبت میدهند
و حال آنکه میدانند که ما همه علما را از متقدمین و متاخرین از صدر اول و شیخ
مفید تا سید سند آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سید
العلی آقا سید علی الطباطبائی که استاد والد ماجد علام بود از ارکان
اسلام میدانیم و همه اینها از مشایخ اجازات ما هستند بلکه در همه علوم استاد
ما با اینها است جزاهم الله عنا و عن الاسلام خیر الجزاء چه اگر آنها نبودند آثار
نبوت و ولایت بالمره مندرس و قواعد مذهب و ملت بکلی منهدم و منطمس میشد
و همچنین طریقه این فرقه محقه در معقول و منقول و علم فقه و اصول بعینه طریقه
آنها است و شاهد اینمدعا کتب استدلالیه است که ما در علم فقه و اصول
تصنیف کرده ایم مثل شرح تبصره علامه و شرح خاتمه کشف الغطاء شیخ جعفر
مرحوم و رساله حیدریه و رساله صومیه در علم فقه و مثل رسالهٔ اجماعیه و
مباحث الفاظ و فواید اصولیه در علم اصول که همه اینها را شیخ مرحوم مرحوم
داشته و رساله که در حجیت مظنه و سایر رسایل که والد مرحوم نوشته

وکتاب دلایل الاحکام که آنجناب در ایام مجاورت و تحصیل در عتبات
عالیات بمعرض تحریر آورده و عالم نحریر افخر شیخ محسن آل جعفر که مسلم
کل بوده و سایر علما و مشایخ نجف اشرف و کربلای معلی بخط خودشان تصدیقات
و اجازات در همان کتاب نوشته‌اند و همچنین است سایر کتب فقهیه و اصولیه
از سایر علمای این سلسله علیه که هرکس آنها را ملاحظه و مطالعه نماید
میداند که ذره از طریقه فقها پا کنار نگذاشته و خلافی در طریقه اجتهاد و
فقاهت با آنها نداشته و ندارند و کذلک در خصوص شهادت جناب
سید الشهداء علیه و علی آبائه و اولاده آلاف التحیة و الثناء کتابیکه
در اسرار شهادت آنحضرت سید مرحوم نوشته‌اند و قصاید و اشعاریکه
شیخ مرحوم در مرثیه آنحضرت گفته‌اند همه جا معروف و مشهور است
و اهتماماتیکه علما و عوام در عزاداری سید الشهداء دارند چیز مخفی و مستور
نیست بلی فرقی که در میان ما و حضرات متشرعین در خصوص شهادت آنحضرت
هست این است که ما مرده و زنده ایشان در تصرف باطنی تفاوت نمیگذاریم
و سر مبارک آنحضرت را که در سر نیزه تلاوت قران میفرمود شعور آن سر را
از ادراک شعور کل اهل روی زمین بیشتر میدانیم و دیگر ما قایلیم بطهارت
خون

خون مبارک آنحضرت که میگوئیم خون آنحضرت طهر و طاهر و مطهر و ساکن
در خلد است چنانچه امام علیه السلام در زیارت آنحضرت فرموده است
اشهد ان دمک سکن فی الخلد و اقشعرت له اظلة العرش بخلاف
بعضی از حضرات که هیچ حیا از سید الشهداء نمیکنند و بکمال جرئت و
جسارت بعدم طهارت آن خون طیب و طاهر فتوی میدهند و قیاس میکنند
اهل بیت عصمت و طهارت را که آیه طهارت در شان ایشان نازل شده است
بخودشان و حال آنکه ایشان را اصلا قیاس بسایر ناس نمی توان کرد چون
میگوید شاعر کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن
شیر شیر آن یکی شیرست کادم میخورد وان دگر شیریست کادم میخورد
خلاصه مقصود حضرات از این همه افتراها و تهمتها همین است که جمعی را
مشتبه کرده و آنها نیز بدون رسیدگی باعتقادات این فرقه محقه
بنای اختلاف و تفرقه بگذارند چنانچه جمعی را از عوام الناس بلکه از
خواص هم بهمین طورها مشتبه کرده‌اند که بهمین جهت با ما بنای
مغایرت و مخالفت گذاشته و میگذارند و لیکن این قسم از مخالفین
که امر بر آنها مشتبه شده باشد کارشان سهل است و باید مجلس ملاقات

با علمای این سلسلهٔ علیه اگر از راه دینداری استفساری کنند دفع اشتباه
میشود و اختلاف با ائتلاف مبدل میگردد ولی بحثی که با این قسم از مخالفین
هست همین است که چرا در جا بالغیب حکم میکنند و بدون معاشرت
با علمای این فرقهٔ محقه و بدون اطلاع و استفسار از مشرب و مذهب کسی که
شیعه‌ایست از شیعیان اثنی عشریه و عالمی است از علمای امامیه نسبت‌های
توبیخ و تعبیر بلکه لعن و تکفیر میکنند و بطور مخالفت و مغایرت حرکت
میکنند و اگر بشهر و بلد ایشان وارد شوند بزیارت ایشان نمیروند
و دید و بازدید با ایشان نمی‌کنند و حال آنکه نه او را دیده‌اند و نه
از زبان چیزی شنیده‌اند باری خود دانند با کسی کاری ندارم
البته تکلیف خود را در این دیده‌اند و بخدا هم جواب خواهند داد که
چرا بجهت شق عصای مسلمین می‌کنند و میان بندگان آله و
رعیت و مملکت پادشاه اختلاف و تفرقه می‌اندازند
از کسانیکه اختلاف با این فرقهٔ محقه دارند اشخاصی هستند از جهال
طلبهٔ علوم دینیه که شغل ایشان همیشه قیل و قال است و مایهٔ علمشان مراء
و جدال و نزاع ایشان با علمای این سلسلهٔ علیه محض از راه جهالت
وعدم

وعدم علم و معرفت است به بعضی از اصطلاحات حکمت و برخی از مقامات
معرفت زیرا که این علوم در واقع فن ایشان نیست بلکه فن ایشان منحصر است
بعلوم قشریه نحویه و منطقیه و اصلا از اصطلاحات حکمت الهیه و مقامات
معرفت ربانیه اطلاع و استشعاری ندارند لهذا نفهمیده بمقام بحث
و ایراد آمده میگویند که شیخ مرحوم در مسئلهٔ علم خدا و مسئلهٔ علل
اربعه و مسئلهٔ معراج و معاد خطا کرده و بضلالت افتاده از برای خدا
دو قایل شده یکی علم قدیم و یکی علم حادث و از این لازم می‌آید که
علم خدا حادث باشد بحدوث اشیاء و در مسئلهٔ علل اربعه هم ائمه
اطهار علیهم السلام را علت فاعلی و مادی و صوری میدانند و از این هم
لازم می‌آید که ائمه هدی صانع موجودات و مادهٔ ایشان مادهٔ مخلوقات
باشد و در مسئلهٔ معراج و معاد هم بالقاء شکل و عدم عود اعراض قایل است
و از این لازم می‌آید که معراج و معاد روحانی باشد و اینها همه ناشی است
از عدم معرفت باصطلاحات حکمت و عدم تتبع و ممارست باخبار ائمه
اطهار که همه آنها را ائمه اطهار علیهم السلام بیان فرموده‌اند و شیخ مرحوم
از خود چیزی نگفته بلکه هرچه فرموده همه مأخوذ از کلام خدا و اخبار و آثار

ائمه هدی است اما در مسئله علم که شیخ مرحوم فرموده اند از برای
خدا دو علم است پس در خصوص اخبار متواتره وارد است که از
برای خدا دو علم است یکی علم قدیم که مختص خداست و آن عین ذات
خداست و خدا باین علم عالم است بهمه اشیا و اشیا در ذات خدا
نیستند نه قبل از ایجاد و نه بعد از ایجاد نه بنحو اشرف و نه بارتسام
صور چنانچه صوفیه و حکما گفته اند و یکی علم حادث است که آنرا
تعلیم کرده است بانبیا و اولیا و ملائکه و محمد بن یعقوب کلینی ره
در اصول کافی از برای این کتاب علیحده قرار داده است و اینکه
این علم را خدا بخود نسبت داده است از باب تشریف است و ازین
لازم نمی آید که علم خدا باشیا حادث باشد و اما مسئله علل
اربعه پس آن هم مفاد اخباریست که از ائمه اطهار وارد است که
فرموده اند خلق الاشیا صنعه و صنعه لا علة له و مراد شیخ مرحوم
از علل اربعه در ایجاد عباد و خلقت صور و مواد صنع و مشیت
خدا و بجود او است که همه موجودات را بفعل و مشیت خداست و
اطلاق اینها بائمه اطهار علیهم السلام هم باین جهت بوده است که ایشان

محل

محل مشیت و مصدر فعل و مظهر رحمت خدا هستند و الا حاشا و کلا که ائمه
هدی بالاستقلال صانع موجودات و خالق این مصنوعات باشند و یا نعوذ بالله
ماده و صورت ایشان ماده و صورت باشد از برای مکونات چه اینها همه
کفر است و زندقه و ما بیزاریم ازین اعتقادات فاسده کاسده خلاصه این
دو مسئله از مسائل غامضه حکمت است که محل نزاع است میان شیخ مرحوم
و سایر حکما و تحقیق آن منوط است به بیان مذاق حکما و اصطلاح ایشان در مسئله
علم و علل و مذاق و اصطلاح شیخ ما که مشروح و مفصل در محل آنها این دو مسئله
مبرهن و مدلل فرموده اند ولی تفصیل آنها فراخور فهم عوام نیست
و حوصله بعض حضرات هم ندارد که دخل معقولات کرده درین فقها شیخ مرحوم
بحث کنند بلکه باید مدتها درس بخوانند تا اصطلاح یاد بگیرند
بعد از آن اگر ایرادی دارند بکنند و اینکه این حقیر فی الجمله اشاره
کرد محض از برای دفع توهم و رفع تهمت و من باب تمثیل بود و
الا مقام مقام بیان تفصیل این قبیل مسائل نیست و همچنین است
امروز مسئله معراج و معاد که حضرات از جهت عدم فهم معنی مراد و
جهل ایشان بحقیقت اجسام و اجساد اصلیه و عرضیه این توهم را کرده اند

که شیخ مرحوم بمعراج جسمانی و معاد جسمانی قایل نیست و حال آنکه آن
جناب کافر شمرده‌اند منکر معاد و معراج جسمانی را و همه جا تصریح فرموده‌اند
باینکه جناب رسالت مآب با همین جسم و جسد مطهر مقدس و با همان نعلین
که در پا داشتند بالعرش اعلی گذشته‌اند و مراد ایشان از
الفاظ مشکله که فرموده‌اند خواص الجسم شریف و عنصر لطیف است که آنها را
گذاشت و بدون خرق و التیام از همه آسمانها گذشت بعبارة
اخری جسم مبارک خود را لطیف نمود تا اینکه بمقام قاب
قوسین او ادنی در طرفة العین صعود فرمود و همچنین تصریح فرموده‌اند
باینکه معاد و حشر اجسام و اجساد عبارت از عود روح است بهمین جسم
و جسم محسوس و ملموس ولی بعد از تصفیه و رفع کثافات دنیویه
که بهمان اجسام و اجساد اصلیه نورانیه عارض شده بوده چه این معنی
از جمله بدیهیات عالم است که این اجسام و اجساد با این کثافات
و کدوراتیکه در این دار دنیا بآنها عارض شده است نه قابلیت
دخول بهشت دارند و نه طاقت خلود در جهنم خلاصه این است
مراد آن مرحوم از عود اجسام و اجساد اصلیه و عدم معاد اعراض دنیویه

که در رساله

که در رساله معاد بیان فرموده‌اند و حضرات ندانسته و نفهمیده با آن مرحوم بحث
ایراد کرده‌اند ولی مر این قسم از مخالفین هم سهل است اگر انصاف را پیشنهاد
کرده و از راه لجاج و عناد نیایند و مقصودشان فهمیدن مراد باشد و بکتب و
رسائل آن جناب که مشتمل است به بیان همین مسائل و خود آن بزرگوار هر جا
مراد خود را بیان فرموده است رجوع کنند از برای همه واضح و عیان
خواهد شد که حق با آن جناب بوده است و اینها خلاف فهمیده و جهت با آن
بزرگوار اختلاف ورزیده‌اند از کسانیکه با این فرقه محقه
عداوت و عناد ورزیده‌اند اشخاصی هستند که عداوت آنها با این
سلسله علیه محض از راه حب ریاست و جاه است که علمای این سلسله
علیه را مخل ریاست و جاه خود دانسته و در مقام انکار و اکراه ایستاده‌اند
بعضی نسبتهای بیجا بعلمای این سلسله داده میخواهند با این تهمتهای
بیمعنی و نسبتهای بیجا مردم را از دور و بر اینها متفرق و پراکنده نموده
سد راه ایشان باشند که مبادا ارادتی باینها رسانند و ایشان هم
بواسطه مثل اینها مال دنیا جمع کرده صاحب ریاست باشند گویا
علمای این سلسله را هم قیاس بعضی از اشباه ناس کرده‌اند که اینها نیت

همت ایشان درین نشاء دنیا شهرت و سلمیت میان عوام کالانعام
و جمع حطام دنیا از حلال و حرام و ریاست و تشخص ما بین الانام است چنانچه خدا
در آیات متعدده بحسب تاویل از حال این قبیل اشخاص خبر داده و توبیخ و تعییر
فرموده است خلاصه پناه میبرم بخدا از انحالت که عمر عزیز خود را از بدایت
تا نهایت در تحصیل مال دنیا تلف و همت خود را بنقض و رد اهل معرفت
و محبت صرف نموده شهرت و سلمیت را و جهد و همت ساخته در تحصیل علوم اکتفا
بادنی مرتبه آنها نموده اصلا بفرض بالاتر از آنها نپرداخته تکالب بحطام
دنیا کرده از ثلث و وصایای اموات و احیا و اموال ایتام و فقرا صاحب
دولت و ثروت شده دنیا را از و بدبه زرق و شید و اسباب عام فریبی
بر کرده راه عوام بیچاره را بزنیم و بندگان خدا را از سلوک طریق حق منع
کنیم و حال آنکه در نظر عاقل همه اینها پوچ و بی حاصل است و کارهائی است
لغو و باطل و هرگز مرد عاقل باین چیزها که در اندک زمان فانی و زایل خواهد
شد مغرور نمیشود و حسرت نمی کشد بلکه عبرت میگیرد از انبیا و اولیا و صلحا
و اتقیا که از دنیا و ما فیها گذشته و اعراض کرده اند و کفایت میکند از
برای ما در موعظه و نصیحت حالت جناب ولایت مآب که ضرار بن ضمره در نزد

معویه

معویه بعد از بیان اوصاف آنحضرت گفت اشهد بالله لقد رأیته فی
بعض مواقفه و قد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه و هو قائم فی محرابه
قابض علی لحیته یتململ تململ السلیم و یبکی بکاء الحزین فکانی الان اسمعه و هو یقول
یا دنیا یا دنیا الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات لا حان حینک
غری غیری لا حاجة لی فیک و قد طلقتک ثلاثا لا رجعة بعدها فعمرک قصیر
و خطرک یسیر و املک حقیر آه آه من قلة الزاد و بعد السفر و وحشة الطریق
و عظیم المورد پس بدان ای عزیز من اینست شعار انبیا و اولیا و ابرار و
اخیار و بزرگان دین چنانچه معروف است شیخ مرحوم سه دفعه جمیع
ما ملک خود را در راه خدا داد و هرچه داشت بفقرا بذل کرد و چیزی از
برای خود باقی نگذاشته است همچنین والد ماجد علام حجة الاسلام مرحوم
چهل سال بود که در مملکت آذربایجان مرجعیت و ریاست داشت و در حین
وفات مبالغی قرض از برای ما گذاشته و رفت و بنده هرچه داشت و نداشت
فروخته بقرض ایشان دادم و این را که عرض کردم نه از بابت شکایت
و کفران نعمت است بلکه از بابت مثل و حکایت بود از حالت اعراض
این سلسله علیه که اولی بودند ایشان از دنیا و ما فیهاست و همیشه قناعت

بقدر کفایت کرده کمال اعراض و اعتناف از فوق کفاف دارند در این
صورت خیلی تعجب است از بعضی که علمای ما را باین حالت مخل دنیای
دنی خود میدانند و بهمین جهت بنای تفرقه و عداوت میگذارند و
بریاست ناقابل خود می‌پرستند و حال آنکه این خبط عشوا و خیال محال است
که از غایت پستی فطرت باین خیال افتاده اند و الا بحق خدا کسی چشم تحفه
کنند دیده آنها ندوخته و آخرت خود را بدنیای آنها نخواهد فروخت
بلکه علمای ما باینطور ما جمع حطام دنیا را که خون دل از اهل و ایتام است
مایه خسارت دنیا و آخرت خود میدانند چه اگر نه این بود همه
میدانند که راه این امور را بهتر از همه میدانسته و جمع مال و دنیا را
بهتر از آنها میتوانستند ولی اوقات خود را اشرف از این میدانستند
که باینچیزها صرف کنند دیگر در این صورت نمیدانم ترس اینها از
چه بابت است ما را که با دنیای آنها کاری نیست آنها را با ما چه
کار است بگذارند با آسودگی و فراغت پنبه که مردم در گوش
دارند در بیاریم بلکه از خواب غفلت بیدار شده هوشی پیدا کنند
و گوشی بحرف اهل معرفت بدهند باری همه حرف در سر همین است

که مردم خبر نخسبند که چه خاک بر سر آنها ریخته مبادا از دور و بر آنها
متفرق شده طالب اهل حق باشند و راه حق بروند و الا بحث
دیگر ندارند پس آنها کسانی هستند که عناد و عداوت
آنها با ما نه از راه اشتباه است و نه از بابت حب ریاست و
جاه و نه از جهت عدم معرفت بلکه محض از بابت بغض و عداوت با
خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت ولی چون نمی
توانند بر ملا عداوت خود را اظهار کنند لهذا در عداوت
با این فرقه محقه و انکار فضایل و مناقب اسد الله الغالب بعض
اعذار متعذر را آمده اولا میگویند این مطالب که در معارف الهیه و حقایق
ربانیه و مقامات و مراتب نبوت مطلقه محمدیه و ولایت کلیه علویه
بیان میشود چیزهائی است که شیخ احمد احسائی تازه آورده و سابق بر این
در میان شیعه اثنی عشریه نبوده است ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین
و حال آنکه هر کسی که ادنی بصیرت و نور و اندک عقل و شعور داشته و
بکتب اخبار و آثار مرور کرده باشد میداند که این قول زور از
مزخرفات اهل غرور است که میخواهند مردم را باین حرفها مغرور کرده عوام

فرصتی داده از حضور مجالس علما و تلامیذان بزرگوار که در اقطار و امصار
نشر علوم میکنند محروم و مهجور گشتند چه هر کس فی الحقیقه تتبع در اخبار
و آثار ائمه اطهار و کتب و زبر علمای اخیار و روایات اصحاب کبار داشته
باشد کالشمس فی رابعة النهار از برای او واضح و آشکار خواهد بود که
جمیع احادیث و اخبار و خطبها و دعاها و زیارتها مشتمل است به بیان
این مراتب و مقامات و از صدر اسلام تا امروز جمیع علما و حکما و محدثین
شیعه در نقل آن اخبار و نشر آن آثار کرده رساله‌ها تصنیف و کتابها
جمع و تألیف نموده عمرها صرف کرده خونها خورده نفسها تلف شده است
و شیخ اجل الله شانه و انار الله برهانه چیزی غیر از آنچه خدا گفته و
ائمه هدی آورده و گفته اند نگفته است بلکه هرچه گفته و بیان فرموده است
همه را بدلیل و برهان ثابت کرده است اینک کتب و رسائل و
اجوبه مسائل که از آنجناب سؤال شده و جواب نوشته اند همه جا
شده آفاق را پر کرده است و اگر کسی بی شائبه جور و اعتساف بنظر
انصاف بزبر و مثنیات آنها نظر کند می بیند که هرچه نوشته اند
همه موافق آیات کتاب مبین و روایات ائمه طاهرین و مطابق ضروریات

دین است

دین است ولی غایة ما فی الباب این است که در اعصار سابقه و ازمنه
سالفه علمای شیعه اثنی عشریه بجهت شدت تقیه آنچه شاید و باید
متمکن از اظهار و انتشار آن آثار نبودند چه بعد از آنکه موکب شریف
نبوت از ساحت دنیا بجنت علیا خرامید اصحاب شقاق اسباب نفاق
فراهم آورده و ائمه اطهار علیهم السلام بمقتضای زمانه از سلطنت ظاهر
کرانه کرده در خانه نشسته شدند تنها سیاست ملک و ریاست ناس با آل
امیه و بنی عباس بوده و در آن اعصار کسی را از اصحاب کبار یارای آن
نبود که اظهار تشیع کند چه جای آنکه اخبار و اسرار ایشان را برملا
همه جا اظهار کنند و مناقب ایشان را انتشار دهند مگر بخواص ایشان هم
بکمال خوف و هراس و امر بهمین قرار بود تا زمان آل بویه که در عهد و
عصر ایشان امر شیعه فی الجمله قوت گرفت و رواجی بهم رسانید و
علمای شیعه در آن زمان همت ایشان بتدوین فروع دین و تألیف
کتب در اثبات خلافت ظاهره ائمه طاهرین و رد مخالفین مصروف
بود و این اسرار را از اغیار مخفی و مستور میداشتند ولی با وجود این
باز نور ولایت ایشان در جلوه و ظهور چنانچه از ابن جوزی مشهور است

که در حق جناب ولایت مآب گفته ما اقول فی رجل اخفت فضائله
اعدائه حسداً و اولیائه خوفاً و ظهر ما ملأ الخافقین ما بین الثقلین
بالجمله بعد از آنکه دولت ایشان منقرض گشت بار گاهی جنگ و ستیز
میان سلاطین بوده و گاهی قتل و غارت مغول و چنگیز گاهی فترت
عجم بود گاهی شورش عرب تا امر سلطنت منتقل گشت بسلاطین صفویه
و در آن ایام هم اگرچه از قوت و شوکت و امتداد دولت ایشان
تقیه بالکلیه برداشته شد و علمای شیعه بنای نشر علوم گذاشتند
ولی ایشان را در آن اوان آنقدر فرصت شد که مشغول جمع و تالیف
متشتتات اخبار و متفرقات آثار ائمه طاهرین علیهم السلام شده مثل عوالم
و بحار الانوار و سایر کتب اخبار که اغلب در آن عصر جمع و تالیف
شد دیگر از برای ایشان فرصت اینکه آن آثار را میان همه مردم منتشر
کنند و اشارات و رموز آنها را از برای همه کس بروز دهند نشد تا
اینکه دولت ایشان هم منقرض گشت باز چند ملوک طوایف شده هرجا
سرکشی بود دعوی سروری کرد و هرجا کهتری پایه مهتری خواست کار گیتی
همه در اضطراب بود و امر مذهب و ملت در اختلال پس در آن هنگام نیز

علمای

علمای اسلام هر یک در گوشهٔ عزلت و انزوا بوده بهیچوجه متمکن از
نشر علوم و حقایق و دقایق رسوم نبودند تا اینکه باقتضای تقدیر
خداوند قدیر از فیض و احسان از بحر فضل بیچون مایه ور شده باران رحمت
بر ساحت احوال اهل ایران بارید و هر گلهای امل ببار آورد گلشن
روزگار را موسم نوبهار آمد سایهٔ لطف خدا مایهٔ جود و ندی آیهٔ فتح
بخت تاج و تخت سپهر احتشام و صدر
و علا
جاه و قدر پایدار است مزاج زمانه تغییر کرد جهان خراب بتعمیر آمد کار
ملک و دین بکام شد تیغ حرب و کین در نیام رفت و دلهای رمیده
رام گشت روزگار آشفته آرام گرفت اهل ایران در آن عهد سالها
در مهاد امن و امان غنوده و مدتها در ظل عنایت جهانبانان آسوده
از آنجا که آن سلطان با فر و تمکین و مرزبان دنیا و دین بپاکی فطرت
موصوف و باخلاص اهل بیت عصمت معروف بود و دوام دولت
و قوام سلطنت خود را در تقویت و تربیت اهل علم و معرفت
میدانست پیوسته همت والا نهمت خود را بترویج دین و تشیید
شرع متین مصروف میداشت لهذا در آن عهد همیون و زمان مبارک میمون

علما اعلام در هر بلدی از بلاد اسلام علم کبریا باوج سما افراشته و
هر یک از آنها در قطری از اقطار با طمینان خاطر و فراغت بال بنای نشر
علوم گذاشته باظهار آثار و اسرار ائمه اطهار و بیان مقامات و مراتب
و ذکر فضایل مناقب حضرت اسد الله الغالب اشتغال میورزیدند از آنجمله بنفس
مؤید و نور مجرد شیخنا و مولانا الامجد الانجد المؤید المسدد الشیخ احمد بن
الشیخ زین الدین الاحسائی اعلی الله مقامه و رفع فی الدارین اعلامه
بنا گذاشته شد که در هر بلدی از بلاد شیعه اثنی عشریه رایت هدایت
افراشته حقایق و دقایق توحید خدا و تمجید و مراتب نبوت و ولایت
را که در کتاب خدا و اخبار ائمه هدی مسطور و مرموز بود ظهور و بروز
داده در میان عباد و بلاد و بلاد منتشر فرمایند چون مولد و مسکن آنجناب
بلاد بحرین بود لهذا مدتی در بلاد بحرین و قطیف در معقول و منقول مشغول
تالیف و تصنیف شده جمیع علمای آنسامان که هر یک فحل الفحول بودند
بعلم و فضل و تقوی و دیانت و احاطه و جامعیت آنجناب اذعان کرده
هر یک از مشاکل مسائل در علم سؤالات عجیبه و جوابهای وافی و کافی
حاصل نموده رسایل حقیقت و دلائل آنجناب در جواب همان مسائل که هر یک

از مراتب

٢٠

از مراتب حقیقت آیتی و فصول ابواب طریقت و قواعد احکام شریعت
حکایتی است در آفاق منتشر و در اطراف و اطباق مشتهر گشته پس از
مدتی بعزم زیارت مشهد مقدس و ارض اقدس از مسکن مالوف خود عنان
عزیمت بسمت ایران معطوف داشته در حین عبور و مرور بدار العباده
یزد وارد شده و همه علمای یزد کمال تعظیم و تجلیل از آنجناب بعمل آورده و مستدعی
شدند که مدتی در آن بلد توقف فرموده از فنون علوم خدمت آنجناب
مشغول استفاده و تحصیل باشند در آن اثنا خاقان مغفور مبرور از قدوم
میمنت لزوم آن مرحوم بملک ایران مستحضر شده نامه ملاطفت علامه مشتمل
بر اظهار ارادت غایبانه و مراحم ملوکانه و شوق ملاقات ایشان
بهمان مضمون که مرحوم معتمد در گنجینه خود ثبت کرده است از دربار
همایون صادر شده پس از ورود ایشان بدار الخلافه الباهره کمال اعزاز
و اکرام از آنجناب بعمل آورده و او را بهمه علمای عراق عجم مقدم داشته
و مقدم او را مغتنم شمرده از فنون علوم و حقایق رسوم سؤالات
عجیبه فرموده و از آنجناب جوابهای شافی و کافی حاصل نموده مدتی
در مقر سلطنت مستقر گشته و بنای تدریس گذاشته تا قانون مبدء

و معاد و اسرار ابداع و ایجاد را باشارات امر و نهی و دلایل تنزیل وحی تعلیم خلق
جهان کرده چندان که شایسته باعلان راز نهان موجها از بحر حقایق
اوج میگرفت و از اطراف و اکناف علما و اعیان و اشراف بسوی آن بحر
ذخار شد رحال کرده هر کس در هر فن که مهارت تام داشت و در آن علم
خود را مسلط و ماهر میانگاشت از مشاکل آن علم که تا آن زمان لاینحل بوده
سؤال میکرد و بخود غالب قاهر میدید چه آنجناب از برکت ائمه
اطیاب بدون تلمذ از احدی از علما اطلاع کامل بر جوامع علوم حاصل کرده
و احاطه تامه بر کلیات رسوم داشتند نگارنده که بمکتب نرفت و
خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد بالجمله آن عالم
علام در آن ایام که باکثر بلاد ایران تشریف برده و با علمای عراق و
فارس و آذربایجان و خراسان و عراق عرب ملاقات کرده و کتب
و رسایل او را دیدند و همه آنها باحاطه و جامعیت آن حقیقت جامعه
و کلمه تامه اقرار و اعتراف مینمودند چنانچه تفصیل اسامی آنها را آسید
مرحوم اعلی الله مقامه در کتاب دلیل المتحیرین مفصلا ذکر نموده و ثبت
کرده اند اجماع اتفاق و شهادت معاصرین المرحوم را از علمای اعلام

که در آن عصر

که در آن عصر همه آنها مرجع حل و عقد مهام انام و رؤسای اهل اسلام
بودند بوثاقت و عدالت و تقوی و دیانت و علم و معرفت و اجتهاد
و فقاهت آنجناب اعلی الله مقامه تا آنکه در اواخر بعد از ارتحال اکثر
آنها از دار دنیا بعضی از جهال بجهت بعضی از اغراض دنیویه و امراض
فاسده بمقام اعراض و اعتراض آمده بنای معارضه و معانده با آنجناب
گذاشتند و الا اساتید و معاصرین المرحوم مثل سید سند بحر العلوم و شیخ
المشایخ شیخ جعفر مرحوم و سید العلی آقا سید علی الطباطبائی مرحوم و
سایر علمای عراق عرب و همچنین علمای یزد و کرمان و کاشان و اصفهان
و فارس و آذربایجان و خراسان مصدق او بودند و کتب ایشان در نزد
همه محقق متلقی بقبول بوده و همه کمال حسن سلوک و ادب را با آنجناب
مسلوک داشتند و بفضل و تقوی و دیانت و علم و حکمت ایشان اذعان
داشتند و همچنین تلامیذ و شاگردان آنجناب که از حسن تربیت و نظر
کیمیا اثر ایشان هر یک در درک حقایق معرفت و دقایق حکمت و اصول
قواعد شریعت و فصول آداب طریقت از فراد دوران و اعجوبه زمان
بودند خاصه سید سند و مولانا المعتمد فخر الامم و مفخر العرب و العجم زبده الافاخم

و عمدة الاکابر و الاعاظم سیدنا و مولانا الحاج سید کاظم اعلی الله مقامه
و مجتهد مجاهد و نحریر فخام مفخر الانام و والد ماجد علام ولی النعم حجة الاسلام
رفع الله فی الدارین اعلامه که هر یک در هر حال حیات و ممات
بتائید خداوند و تسدید ائمه هدی و عنایات بلانهایات پادشاه اسلام پناه
بکمال آسایش و رفاه هر یک در قطری از اقطار و مصری از امصار بنای نشر
اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام گذاشته سید مرحوم در عراق عرب بیان
فصیح مانوس در مجالس دروس آن آثار را انتشار داده و والد ماجد علام
نیز در دار السلطنه تبریز و مملکت آذربایجان به نشر آن آثار و بیان آن اسرار
اشتغال ورزیده بلسان فصیح و بیان ملیح حقایق و دقایق توحید و
نبوت و مقامات و مراتب امامت و ولایت را بترک و تاجیک و دور و
نزدیک رسانده و در هر ولایت رایت علم و معرفت افراخته و بهر
غلغل هدایت انداخته اسرار آیات کتاب و رموز اخبار ائمه اطیاب را
بخواص و عوام باوضح بیانات فهمانده دیگر جای عذر از برای احدی
نمانده از آنطرف هم جمعی از ارباب عمائم که از باب غرض و مرض بودند
در وقتیکه ظهور این نور را دیدند بر ریاست خود ترسیده و عداوت با

که با اهل

که با اهل بیت رسالت داشتند ایشان از الحرکت و هیجان آورده بعضی
از عوام کالانعام هم که مثل همج رعاع و هر ناعق را اتباع کنند به دور آنها
جمع آمده اتفاق در نصرت اهل شقاق و دفع اهل وفاق کرده جهال
عجم و عرب با آن سید سند خطاب کرده بنای کفر گذاشته و جماعت ترک با
این عالم علام فتنه سترگ بر آورده اختلاف عظیم میان شیعه اثنی عشریه
انداخته حتی پدر را از پسر و مادر را از دختر و برادر را از برادر جدا ساخته
مردم دو فرقه شده در نجف اشرف این دو فرقه را کشفی و اصولی نامیدند
و در کربلای معلی شیخی و بالاسری میگفتند و در دار السلطنه تبریز غالی
و ناصبی پس یکدیگر را به نصب و غلو نسبت داده و یکدیگر توبیخ و
تعییر و لعن و تکفیر میکردند تا کار بجائی رسید که هر کس با علی بیکفت
و ناصبی لعن میکرد حضرات بدشان می آمد و بنای عربده و جنگ
و ستیز میگذاشتند خاصه در دار السلطنه تبریز تا اینکه بقبح آن برخوردند
خواستند این اسم را از سر خود بردارند اسم خود را متشرع و اسم آن فرقه
را شیخی گذاشتند چنانچه سنیها اسم خود را سنی و اسم شیعه را رافضی
گذاشتند و همچنین اینها هم بروش آنها خواستند خود را اهل شریعت قلمداد

و این فرقهٔ اثنی عشریه را خارج از شریعت و مقصود ایشان از اینها محض شبهه
انداختن است بقلوب عوام الناس که گاهی میگویند اینها غالی هستند و
گاهی میگویند خارج از شریعت پیغمبرند و گاهی میگویند اینها حرفهای
تازه است که علمای ماضیین نگفته اند شما تازه آورده اید و حال
آنکه ما هرچه گفته و میگوئیم همه مطابق کتاب مبین و روایات ائمه
طاهرین است که سابقین گفته و رفته اند و الآن کتب ایشان مملو است
از همین مطالب و ما چیز تازه از خود نیاورده و بدعتی در دین
نگذاشته ایم چنانچه بر هر فطن و عاقل این معنی ظاهر است قل ما کنت
بدعاً من الرسل بلی نهایت مطلب غایة ما فی الباب این است
که ما بعض مطالب دقیقه و نکات عجیبه از خفیات آیات کتاب و اخبار
و آثار ائمه اطیاب مثل سر قدر و سر ابداع و ایجاد و علم معانی و بیان
و علم مکتوم و علم مضمر و استنتاج حقایق و دقایق مسأله معراج
و قواعد سایر علوم استنباط و استخراج کرده و میکنیم که همهٔ آنها
مطابق ضروریات دین و موافق اصول عقاید مسلمین است و در این هیچ
برما وارد نیست چه در اینکه هرچه دور زمان متأخر میشود تصرفات اذهان
بیشتر

بیشتر میگردد و افکار ابکار ظاهر میشود شکی نیست چنانچه تصرفات
اهل این زمان را می‌بینیم در مآکل و مشارب و عمارات و باغات و
فروش و ظروف و اسباب و آلات حرب و صنعتها و حرفتها و کشتیها
و راهها تصرفات عجیبه و غریبه میکنند که بیشترها اسمی و رسمی از آنها در میان
عامه مردم نبود مگر اصول آنها که اهل این زمان همان اصول را دارا است گرفته
تصرفها در آنها میکنند که الی الآن بذهن احدی نرسیده بود
چنانچه الآن در فرنگستان کارخانها از برای بافتن چیت و
کرباس و حریر و سایر اقمشه اختراع کرده و از برای آنها اسباب و آلاتی
قرار داده اند که همه یکجا میچرخد و یکدفعه بحرکت می آید بطوریکه
هم حلاجی میکند و هم میریسد و هم می بافد و این کار هر بافنده و حلاج
نیست همچنین در صنعت بخاری کشتیهای بخاری درست میکنند
که در سه روز یکماهه راه طی میکنند و بالون که بهوا میرود و سر بقعر از کشتی
دریائی سیر میکند و راههای بخاری که در یکساعت ده فرسخ راه میرود
و تلگراف که در چند دقیقه از همه روی زمین خبر میدهد و همچنین عمل چاپ
و عمل عکس که صورت بهمان هیئت در شیشه میماند و محو نمی‌شود خلاصه

صنعتهای عجیب و غریب بکار میبرند که عقول اکثری از درک آنها عاجز
و قاصر است و غلب صنعتگران بهمین جهت از کار افتاده اند با وجود
این احدی از جولاه و حلاف و بنکاری و سایر صنعتگران و صناف بازاری
کارهای فرنگی ندارند و با آنها بحث نمی کنند که چطور شما این صنعتها را اختراع
کرده امر ما را فاسد و بازار ما را کاسد و راهها را نزدیک و کارها را آسان
کرده اید بلکه همه آنها دیده اند که این کارها بهتر و بهتر از کارهای سابق است
رفته پس انکار رجال با انصاف ده جائیکه فرنگی لا مذهب که بجز محسوسات
بچیز دیگر معتقد نیست محض تربیت سلاطین خود شان که فی الجمله فراغت
بهم رسانیده و بفکر این چیزها افتاده اند مدرک را بجائی رسانده اند که
اینهمه صنعتهای بدیعه را از اصول صنایع قدیمه استنباط و استخراج کرده و
اختراع مینمایند چه عیب دارد و کجای عالم ضرر میرساند در این عهد فیروز
که از توجه خاطر دریا مقاطر سلطان زمان شاهنشاه جمجاه اسلام پناه روحی العالمین
فداه که از شیعیان خاص امیر المؤمنین است و از فرض حلال و خصایصی که
بجناب ولایت مآب دارند صورت مبارک آنحضرت را طوق عبودیت فرموده
و آرایش تاج سلطنت خود قرار داده پیوسته همت والا نهمت خود را
بترویج

بترویج دین و نشر فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گماشته
و آنی از تقویت و ترغیب علمای امامیه و فرقه محقه علویه غفلت
نداشته و از برای همه علمای شیعه اثنی عشریه بجهت کمال آسایش
و فراغت و نهایت امنیت و استراحت حاصل است حیفی از علما و اهل
معرفت هم فرصت را غنیمت شمرده بشکر این نعمت و سپاس این موهبت
روز بروز در فنون رسوم غور و تامل کرده و در بحار علوم خوض و تعمق
فرموده بحقایق آنها برخورده و دقایق و رموز آنها را یک یک بروز
داده مردم دریغا یک نسبه صاحب بصیرت و نور بوده و از حقایق
الهیه و معارف ربانیه بکلی محروم و مهجور نمانند و اگر باعرض بنده
معترضی اعتراض آرد و بگوید که این آیات بینات و اخبار و احادیث
و روایات را ما هم دیده ایم چرا باین حقایق و دقایق که شما برخورده اید
ما برنخورده ایم اولا در جواب بگوئیم بیچاره تو که از اخبار و آثار ائمه
اطهار اعراض داری و اصلا رجوع بکتب تفاسیر و اخبار نکرده
و بر زبر و بینات آیات نظر نمیکنی نه از آثار اثری دیده و نه از
اخبار خبری شنیده نه در بصایر استبصار کرده و نه از سرایر

استبصار داری نه در عوالم سیر کرده و نه عالم دیده نه در بحار
سیاحت نموده و نه در سما و عالم سیاحت نه تفسیر و تاویل
میدانی و نه برهان و دلیل نه بوئی از معرفت شنیده و نه گوئی
در میدان فضیلت ربوده تو کجا و دقایق حکمت و عرفان کجا و حقایق
و معرفت و ایقان ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و ثانیا
اگر احیانا گاهی بآن کتب رجوع کرده و آن آیات و اخبار را تفننا
دیده باشی بظاهر آنها نظر کرده قشر آنها را دیده از جوهر آنها خبر
نداری و خوض و تعمق در بحار انوار آنها نکرده که گوهر مراد بدست
بیاری و کاین من آیة یمرون علیها وهم عنها معرضون و منهم
امیون لایعلمون الکتاب الا امانی وان هم الا یظنون بالجمله
در فهمیدن کلام خدا و اخبار ائمه هدی ادراک و شعور دیگر
در کار است و بصیرت و نور ضرور و من لم یجعل الله له نورا فما له
من نور چه اگر تو هم فی الجمله ادراک و شعور و اندک بصیرت و نور
داشته باشی انکار نکنی چیز را که عقل تو قبول نمیکند و از راه
آن آگاه نیستی شاید طرف مقابل چیزی دیده که تو ندیده و معنی

فهمیده

فهمیده که تو نفهمیده زیرا که علم تو منحصر است بقشور و ظواهر پس هر چه
در آن فن مسلط و ماهر باشی باز از درک حقایق و فهم دقایق
عاجز و قاصری و از استخراج جواهر زواهر آیات و اخبار که همه اشارات
معرفت و رموز حکمت است کلیل و کاسر زیرا که هر علمی راهی دارد
و هر صنعت استادی جولا و جوالباف از روی حق و انصاف
شعرباف و شالباف نزد یکنفر از سایر محترفه و صنعتا فنیند و اما بدقایق
نسج حریر و شال کشمیر بر نمیخورند و هر گاه محض لاف ادعای گزاف
بکنند خلاف گفته انصاف نکرده اند پس حال بدینمنوال است در
فنون علوم و درک حقایق و رسوم و مراتب علما و مقامات حکما خوب
میگوید خواجه حدیث مدعیان و خیال همکاران همان حکایت
زردوز و بوریاباف است اما چه فایده بضاعت بیش مردم قرار
خود را نمیدانند و حد خود را نمیشناسند با اینحالت جهالت دایم
با اهل معرفت مخالفند و با افترا و تهمت تحتها می کنند گاه میگویند
شیخ بعقل اربعه قایل است و گاه میگویند بمعاد جسمانی قایل نیست
و گاه میگویند معراج را روحانی میدانند حال آنکه مسکین نه از مبدء

ومعاد خبر دارد و نه حقیقت اجسام و اجساد را میدانند نه معنی معراج را
فهمیده و نه دقایق و حقایق امثال استعلام و استخراج کرده علی العمیا
اقرا میکویند و تهمت میزنند و اگر کسی بپرسد معنی معراج چیست قاب
قوسین کدام مقام است او ادنی کجاست جناب پیغمبر بانجا چرا رفت
وچه دید و خدا انجا کجا بود چگونه طبقی آمد طعام آوردند شیر و برنج
چه معنی دارد دست از پس پرده آمد انگشتر انصف کرد دست که بود
چرا انصف انرا برداشت و کجا گذاشت خدا در پس پرده چگونه نشسته
و چگونه حرف میزد و حال انکه خدا امکان ندارد جسم نیست بجناب
رسالت مآب خطاب آمد که از چشمه صاد وضو بگیر و نماز ظهر بخوان چشمه
صاد یعنی چه نماز ظهر در دل شب چه معنی دارد براق چه بود رفرف یعنی
چه بیچاره میماندند و متحیر نمیدانند چه بگویند و چه جواب دهند چه
اینها اسراری است که از انها اغیار خبردار نشوند و رموزی است
که در تحت هر یک کنوزی است و بهر کس بروز نمیدهند نی سواران
از کجا و این سباق نعل میریزد درین وادی براق واگر
بگوئی پس شما اینها را چگونه بعوام الناس میگوئید سهل است خبری کرده

در محضر

در محضر عام بخواص و عوام این رموز را بروز میدهید در جواب میگوئیم
که چون لوح ضمیر ایشان ساده و صادق است بطرف فطرت اصلیه
که مجبول است با دراک معارف الهیه باندک تامل معانی دقیقه را درک نموده
بدون تعلل چون و چرا اعتراف مینماید بخلاف شماها که سواد بهم رسانیده
فطرت اصلیه را با عراض و امراض دنیویه متغیر و ذهن خود را بعض
خیالات مکدر کرده بغرور ملائی مغرور گشته احدی را اعلم از خود
نمیدانی که هوش خود را جمع کنی و گوش بحرف اهل معرفت بدهی پس
درین صورت البته عوام از تو بهتر این مطالب را میفهمند و اگر تو هم غرض را
بکنار بگذاری و اعتماد بان چیزها که یاد گرفته نکنی و بمحض عداوت و عناد
در مقام بحث و ایراد نباشی و بعلم و اجتهاد خود مغرور نشوی بلکه انصاف را
پیشنهاد کرده هوش خود را جمع کنی و گوش بحرف اهل معرفت بدهی
البته تو از عوام بهتر میفهمی و از انها بیشتر بهره میبری خلاصه مقصود از این
طول و تفصیل و بسط و تطویل این بود که مشایخ و علمای ما مطلبی که خلاف
ضرورت دین و مخالف طریقه مسلمین و اقوال علمای ماضین باشد نگفته
و ما چیز تازه از خود نیاورده ایم بلکه انکار فضائل ائمه اطهار و اظهار

عداوت وعناد با دوستان حیدر کرار و در بلاد شیعه از کسانیکه ادعای
تشیع می‌کنند تازگی دارد که بعضی بجهت ذکر فضایل و مناقب ائمه
اظهار با شیعیان ایشان عداوت ورزیده این همه لعن وطعن و دق
وسعیها در اطفاء نور حق کرده و میکنند سهل است حال کار را از لعن
وتکفیر گذرانیده این اوقات دست به تیر و شمشیر زده پیوسته در فکر و
تدبیر قتل علمای این سلسلهٔ علیه هستند و حال آنکه ایشان دعاگویان تقصیری
ندارند مگر ذکر فضایل و مناقب حضرت اسد الله الغالب و بیان مقامات
و مراتب ائمه اظهار چنانچه شخص بزرگواری محض همین مدتهاست که تدبیر
در قتل اینحقیر کرده و چندین دفعه تهیهٔ شهادت چیده ولی چون تقدیر خدا بخلاف
تدبیر ایشان بود لهذا خدا این دعاگوی و دولتخواه را از شر آنها نگاه
داشته آنچه که مقصود و مراد ایشان بود بعمل نیامده خوب میگوید خواجه
قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود   ورنه هیچ از دل بیرحم تو
تقصیر نبود   باری امیدوارم که خدا مکر ایشانرا بخود ایشان راجع کند
و ما را از شر اهل شرور محافظت فرماید   وقایة الله خیر من توقینا
وعادة الله فی الاعداء تکفینا   کادوا الاعادی فما ابقوا و ما ترکوا
لعنا

لعنا وطعنا وتقبیحا وتهجینا   فلم نزد نحن فی سر و فی علن علی مقالتنا الله
یکفینا   فکان ذاک ورد الله حاسدنا   بغیظه لم ینل ما مؤمله فینا
پس آن این است که میگویند این مسائل از مزال
اقدام و این مطالب دور از فهم عوام است پس ایشان را لازم نیست
که در پی تحصیل تفصیل بوده و اصول دین خود را ببرهان و دلیل اخذ کنند بلکه
در همه حال اکتفا با جمال باید کرد و میگویند در اصول دین همانچه که
از پدر و مادر در طفولیت یاد گرفته اند همان اعتقاد کفایت میکند
مبادا باین تفاصیل که میگویند اعتقاد کنند که بضلالت خواهند
افتاد پس بهمین جهت در اصول دین خود اکتفا میکنند بتقلید آباء
واجداد خود بدون جد و جهد و عوام بیچاره را هم از این جهت میگذارند
حیران و سرگردان اگر کسی بپرسد بچه دلیل خدا یکی است و چرا باید پیغمبری
از جانب خدا بیاید و علامات پیغمبری چیست بعد از پیغمبر آمدن ائمه
ائمه اثنی عشر به چه لزوم داشت و بچه دلیل جناب امیرالمؤمنین حق است
چرا مذهب یهود و نصاری باطل است   میماند بیچاره عوام مثل خر در
گل باری خوب میگوید مولوی   خلق را تقلیدشان بر باد داد   که دو صد

لعنت براین تقلید باد چه اینمعنی از جمله بدیهیات است که ابلیس را در
ایراد شکوک و شبهات جهات بیشمار است وقتیکه انسان تفاصیل
اصول دین خود را ببرهان و دلیل اخذ نکرده کشتا بتقلید آباء و اجداد اکرده
راه تساوی با کودکان و زنان پیموده در حین ورود شکوک و شبهات
اهل سایر ملل لامحاله در قلب انسان تزلزل حاصل شده سهل است که نمی تواند
از عهدهٔ دفع شبهات آنها برآید پس انسان باید بقدر علم و فهم داشته باشد
خاصه علما که از دفع آن شبهات عاجز نشده و بر ابطال اقوال فاسده ملاحده
قادر و مقتدر باشد چنانچه می بینی بعضی را که بجهة غور نکردن در معارف
الهیه و معاف داشتن خود از تفاصیل براهین عقلیه و ادله عقاید دینیه
همیشه در دفع شکوک و شبهات و نخیان و معارضه اهل باطل متحیرند و کمال
نه القوه دارند که حفظ دین کنند و نه القرضه که طرد شیاطین
نمایند چنانچه شصت سال قبل براین پادری از پادریان انگلیس محض
تدلیس و تلبیس ردی بر مذهب اسلام نوشت احدی از آنها نتوانست
از عهده جواب برآید مگر دو نفر از اهل معرفت و حکمت مثل جناب
آخوند ملا احمد نراقی که عالمی بود ربانی و جناب حاجی ملا رضای همدانی

که اهل

که از اهل حکمت و معرفت بود تا اینکه مقارن این اوان باز پادری از پادریان
کتاب علاحده در بطلان قرآن و اثبات حقیت و صحت توریة و انجیل
خودشان بطور و طرز معرفت نگاشته و چنین پنداشته است که
احدی یارای رد بر آن کتاب نخواهد داشت و از قراریکه مذکور شد
گویا بحضور معدلت دستور همیون عرض شد فرموده اند علمای ایران جوابی از
برای آن کتاب بنویسند و رفع شبهات او را بکنند و تا امروز کسی
باتمام نیامده که جوابی بآن کتاب بنویسد مگر این دعاگوی دولت قاهره
و خادم شریعت طاهره با این قلت بضاعت و عدم استطاعت
محض ملاحظه رای جهان آرا و حفظ ملت بیضا و شریعت غرا چندی قبل
شروع کرده رساله در رد همان پادری نوشته ولی بجهة عوایق
که درین روزها از برای این دعاگوی پیش آمد و داده صدماتیکه وارد
آمد در عقدهٔ تعویق مانده و هنوز مجال نشده است که ما بقی آنرا
انجام داده بنظر کیمیا اثر همایون برسد و اگر خدا مهلتی بدهد و فرصتی باشد
امیدکه در این ایام سمت اتمام پذیرفته کتابی باشد که تا امروز در رد نصارا کسی
و اثبات حقیت مذهب اسلام و اثبات نبوت خاصه حضرت خیر الانام احدی ننوشته باشد

و همچنین درین جزو زمان شخصی میرزا علیمحمد نام از شیراز بیرون آمد بالافهای
گزاف سر رشته در بلاد اسلام آغاز کرده و بآواز بلند ادعای بابیت
و نیابت از جانب جناب صاحب الامر عجل الله فرجه کرده بلکه در اواخر بالصراحه
ادعای صاحب الامری داشت و میگفت منم صاحب الامر ظاهر با همه اینها
جمع کثیری باو گرویده بنای خروج گذاشته و اطراف بلاد را میگشت
و اگر مدتی باین منوال میگذشت امر دین بالمآل در معرض اضمحلال و اختلال
بود و عقاید مسلمین بکلی فاسد و متزلزل میشد تا اینکه در ایام ولایتعهد
حضرت اقدس همایون در دار السلطنه تبریز بحضور باهر النور معدلت دستور
احضار گشته بجمعی نیز از علمای بلند اخبار شد که محض حمایت دین و هدایت
عامه مسلمین در آن مجلس عالی و محفل مبارک همایون حضور بهم رسانند با آن باب
مرتاب بمقام سؤال و جواب آمده او را مجاب سازند همه علما از حضور
بآن مجلس خود را معذور داشته و هر یک بعذری متعذر گشته احدی از آنها
حتی جناب میرزا احمد مجتهد که آن روز ادعای ریاست عامه داشت و خود را با
حجة الاسلام مرحوم مقابل می انگاشت جرئت نکرد که در آن مجلس حاضر شود مگر حضرت علیین
رتبت والد ماجد علام حجة الاسلام اعلی الله مقامه رفع فی الدارین اعلامه [illegible]

در آن محضر حاضر شده پس از سؤال و جواب و خطاب و عتاب کذب آن کذاب
و فریه و فریب آن افاک مرتاب بحجج واضحه و براهین قاطعه و ادله لامعه بهیه
حضار ظاهر فرموده دیگر احدی را در باب آن ناباب راه اشتباه نماند
چنانچه تفصیل آن مجلس را در روضة الصفای ناصری نوشته اند ولی خطی که
آنجا شده اینست که آن مجلس را باسم نظام العلمای مرحوم ختم کرده و اگر صحبتهای
آن مجلس را درست ضبط نکرده و مطابق واقع نقل نموده است و حال آنکه
والد ماجد علام آن روز احتجاجات و استدلالات غریبه فرموده بودند که
هیچیک را از آنها در روضة الصفا ننوشته است مگر چند فقره از قول
حجة الاسلام مرحوم نقل کرده است که نمونه ایست از آن فرمایشات
خلاصه اگر نه این بود که آن روز ایشان تشریف برده در حضور معدلت
دستور باهر النور بطلان او را بر همه حاضرین و غایبین ظاهر فرمودند همان روز
غلبه اهل آذربایجان بابی شده نه سهل است الی الآن از برای مردم دینی باقی
نگذارده روز بروز نایره فتنه و فساد در میان بلاد اشتداد بهم رسانده امر دین
و دولت و نظم ملک و ملت بکلی منهدم میشد ولی بحمد الله تعالی از باطن ملت بیضا
پس از آن رای جهان آرای همایون شاهنشاه جمجاه بر این قرار گرفت که او را بعد از

اتمام حجت و ابلاغ نصیحت اگر از آن ادعای خلاف بازگشت نکند بکشند
پس مجدداً آن ملعون را بحکم اقدس همایون در حضور حجة الاسلام مرحوم حاضر کرده
بعد از اتمام حجت و ابلاغ نصیحت و اهتمام تمام در امر توبه و انابه از آن
قول زور و ظهور عصبیت جاهلیت از آن مرتد بد فطرت و اصرار و ابرام
او در کفر و ضلالت و ادعای صاحب الامری که داشت و صریحاً این
ادعا را در حضور اقدس همایون در همان مجلس کرده بود بحکم اولیای دولت
قاهره آن خبیث را در میدان سربازخانه بدرک اسفل واصل کردند و جسد
نحس نجس او طعمه کلاب شد بکوری چشم آنها که او را باب خا[ن]ید انسشد
و بهمین جهات که همیشه ردّ آنها را اعلای کرده و میکنند عداوتیکه آنها
با ما دارند حدی نداشته و ندارند چنانچه در خطاب چند آیه درست کرده
و در کتاب خود ثبت نموده و اذناب خود را منع شدید کرده است از
مطالعه کتب شیخ مرحوم و سید مرحوم و تحذیر و تهدید کرده است اتباع
خود را از مجالست و معاشرت با این فرقه محقه و از جمله آنها همین مزخرفات
که در کتاب بیان در معروف باسم قدوس میگوید قل ان الاحمد و الکاظم
و الفقهاء لن یقدرون ان یفهموا و یتحملوا سر التوحید با فعالهم و کیونتهم .

ادنهم

آذنهم لیسوا اهل التوحید و ماهم عند الله بعالمین و دیگر میگوید یا اهل
الذکر و البیان قد حرم علیکم الیوم مثل ما حرمنا النظر علی اساطیر الاحمد و
الکاظم و الفقهاء و القعود و الجلوس مع الذین اتبعوهم فی الحکم لئلا یضلکم
فتکونوا اذا لمن الظالمین و دیگر گفته است و اعلموا یا اهل الفرقان

الکافرین

و البیان انکم الیوم عداء الذین اقتدوا بآل احمد و الکاظم و هم لکم عدو
و لیس لکم علی الارض منهم و لا لهم منکم اشد عداوة و القی بینکم و بینهم العداوة
و البغضاء و هو الله ربکم الرحمن قد کان بکل شیء محیط و بما یعامل مع
عباده علیما حکیما تا میگوید فمن یخطر علی قلبه سبع عشر عشر راس خردل
من حب هؤلاء فلنبدیقینهم یوم القیمه من یظهره الله نار الجحیم تا آخر
که همه از قبیل مزخرفات و خیال انحرافات که همه ملحون و مغلوط و خارج
از قواعد و اسلوب عربیت است این است که گفته است شیخ مرحوم
و سید مرحوم و سایر فقهای اهل توحید نشنید و چنانچه قبل از این
حرام کرده بودم نظر کردن را باساطیر و کتب شیخ و سید همچنین از امروز
حرام کردیم مجالست را با آنها بجهة اینکه مبادا شما را گمراه کنند و شما کافر
باشید و همچنین گفته است شما دشمن هستید با آنها و آنها دشمنند با شما

و در روی زمین امروز دشمن تر از آنها نسبت بشما و دشمن تر از شما
نسبت بآنها کسی نیست بالجمله مقصود ازین تفصیل و بسط و تطویل این بود که
از برای همه لازم است که تحصیل معرفت کرده معالم دین خود را ببرهان و دلیل
اخذ کنند تا اینکه این قسم اشخاص نتوانند آنها را اضلالت نمایند خاصه
از برای کسانیکه متلبس بلباس علما هستند هرگز از برای آنها اکتفا بدین
عقاید جایز نیست زیرا که شان ایشان اینست که باید نفی کنند از دین
تحریف غالین و انتحال جاهلین را و این ممکن نیست مگر بعلم معرفت و
حکمت الهیه که علم ما است و این علم و معرفت از برای شخص حاصل نشود مگر
بتتبع و ممارست باخبار و آثار ائمه طاهرین و آیات کتاب خدا پس اینکه بعضی از
حضرات منع میکنند مردم را از علم تفسیر و حدیث و یاد گرفتن مطالب
معرفت و حکمت و میگویند آدم باید فروع دین خود را یاد بگیرد و شکیات
و سهویات خود را درست کند چکار دارد باینکه خدا را چگونه باید شناخت
و بائمه هدی چه طور باید معرفت بهم رسانید بلکه در اینها اجمالیات
کفایت میکند زیرا که تفاصیل اینها دور از فهم عوام است همه اینها از
تسویلات شیطانیه است که میخواهند باین بهانه علما را منع کنند از

از بیان این مطالب و راه عوام را هم بزنند از استماع فضایل و مناقب
حضرت اسد الله الغالب و الا مقصود دیگر ندارند چه اینها مطالبی است
که هر کس میداند و همه میفهمند و اگر نه چنین بود نزول قران نعوذ
بالله لغو میشد که سر تا پا مشتمل است باسرار توحید و مقامات حکمت
و معرفت و همچنین خطبهائیکه جناب رسالت مآب و جناب ولایت مآب
بعربهای بدوی میخواندند که همه آنها مشتمل بود بمقامات معرفت و حقایق
و دقایق توحید خداوند مجید و بیان فضایل و مناقب و مقامات
و مراتب خود شان و همچنین این همه اخبار و اسراریکه از ائمه طاهرین
علیهم السلام وارد است راویان آنها غالبا یا بقال بودند یا تمار
یا جمال بودند یا عطار که ائمه اطهار علیهم السلام عمده اسرار خود را بآنها
بیان میفرمودند پس اگر چنانچه بیان این مناقب و مطالب از برای
عوام الناس جایز نبود چرا ائمه اطهار علیهم السلام بآنها بیان میفرمودند
سهل است در بالای منبر آن خطبهها را بعربهای بدوی و صحرا نشین
میخواندند و همچنین این همه زیارات را که امر کرده اند که عوام الناس
در مشاهد مشرفه بخوانند همه آنها مشتمل است بمطالب عجیبه و اسرار غریبه

مثل زیارت ششم و هفتم جناب امیر و زیارت عید غدیر و زیارت عید
غدیر و زیارت چهارم جناب سید الشهدا و زیارت جوادیه جناب
علی بن موسی الرضا و زیارت جامعه کبیره و زیارت شهر رجب و سایر
زیارات که همه آنها را در الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص آنها را
میخوانند و اعتقاد بمضامین آنها میکنند و در حضور امام علیه السلام همه
آنها شهادت میدهند و احدی از علما تا حال آنها را منع نکرده و نگفته
که نباید اینها را عوام الناس بخوانند و ائمه اطهار علیهم السلام هم نفرموده اند
که آنها را خواص باید بخوانند و از عوام الناس کتمان کنند خلاصه
اینها همه بهانه است از برای اینکه منع کنند از ذکر فضایل و مناقب
و مقامات و مراتب ائمه اطهار علیهم السلام زیرا که اگر صریح ما فی الضمیر خود را
ابراز دهند و آشکار بگویند که نباید فضائل ائمه اطهار ذکر شود بغض
و عداوت ایشان با خاندان نبوت و ولایت بهمه معلوم میشود و عوام
هم از آنها قبول نمیکنند زیرا که فطرت آنها مجبول است بمحبت امیر المؤمنین و ائمه
و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام و اگر آنها بدانند که منع کردن
اینها ذکر فضایل ائمه اطهار علیهم السلام را از راه عداوت هرگز از آنها
قبول

قبول نمیکنند سهل است آنها را خارج از زمره شیعه اثنی عشریه
میدانند باری سخن طول کشید ملول شدم و مقصود از همه مقدمات
این بود که اینجور منعها محض تدلیس و تسویل است نباید از اینها گول خورد
و اینجور منعهای واهی بیمعنی را قبول کرد و باین تسویلات شیطانیه مغرور شد
مانع از ذکر فضایل ائمه اطهار شد
پس آن در بیان حکمت و ثمره این اختلاف است   حکمت خداوندی
مقتضی آنست که امتحان کند بندگان خود را و در هر قرنی از قرون تا
اینکه بروز دهند آنچه در کمون دارند چنانچه در کتاب مجید خود
فرموده الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم
لا یفتنون پس بحکم آیه شریفه لا محاله باید خدا در هر عصر و زمان
بندگان خود را بیکطور امتحان و اختبار فرماید تا اینکه بکمال
اختیار متمکن از اظهار ما فی الضمیر خود باشند زیرا که بسا بعضی از
منافقین داخل زمره مؤمنین شده اند ولی بجهه استیلا و غلبه اهل ایمان
متمکن از اظهار شقاق و نفاق خود نشدند پس در حکمت خداوندی لازم است
که تمکین دهد ایشان را بر اظهار و ابراز شقاق و نفاق خودشان چنانچه

اهل اسلام را در بدو امر که دایرهٔ مسلمین فی الجمله وسعت بهم رسانده
و همه اظهار ایمان میکردند امتحان فرمود بامامت امیر مؤمنان
و خلافت ظاهرهٔ ایشان پس جمعی از اهل اسلام اظهار مخالفت کرده با آنحضرت
بنای مجادله و مقاتله گذاشته اختلاف عظیم میان اهل اسلام افتاده
جمعی از حوزهٔ مسلمین خارج و داخل زمرهٔ خوارج شدند و حال آنکه
همه ادعای اسلام داشتند و مردم ایشان را مسلم میدانستند ولی
چون بنفاق اظهار ایمان میکردند لهذا بامتحان که میان آمد
نفاق ایشان ظاهر شد و منافق از موافق و مخالف از مؤلف
تمیز یافت و همچنین این اختلاف که در این جزو زمان میان شیعیان
افتاده است بدیهی است که این نیز از جانب حضرت قدس عزت
مبنی بر این نکته و حکمت است که محب از مبغض و مقر ولایت از منکر
تمیز یابد زیرا که درین ازمنه و اوقات که دایرهٔ شیعه وسعت بهم رسانده
و بمرور جمعی بدنیا آمده اند که در ظاهر شیعه و شیعه زاده هستند یا در میان
ایشان کسانی هستند که محض تقلید پدر و مادر تشیع اختیار کرده و لابد
و ناچار اظهار محبت و موالات بائمه اظهار میکنند ولی در باطن منکر ولایت

و بعض

و بعض اهل بیت رسالت هستند لهذا خداوند منان ایشان را هم
باید بولایت مطلقه امیر مؤمنان اختبار و امتحان فرماید پس هر کس اقرار
کرد معلوم است او محب و موالیست و هر کس انکار کرد معلوم است او
منکر و مبغض امیر المؤمنین است چنانچه صاحب مناقب مرتضوی که
که از مشاهیر و معتبرین علمای عامه است در تفسیر آیهٔ شریفهٔ احسب الناس ان
یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون گفته است از امیر المؤمنین کرم الله
وجهه مرویست که من از رسول خدا پرسیدم بچه چیز آزموده و امتحان خواهند
شد مردم فرمودند بتصدیق ولایت تو خلاصه یعنی از جمله واضحات
که این قبیل اختلافات خاصه اختلاف حضرات با اینفرقه محقه در
نبوت مطلقه و ولایت مطلقه با وجود اتفاق ایشان در نبوت و خلافت
ظاهره مبنی بر این نکته حکمت است که محب از مبغض تمیز یابد و مقر از منکر
جدا شود و اگرچه خدا این طور نمیکرد در قیامت از برای بندگان او
اتمام حجت نمیشد و اهل بهشت از اهل جهنم تمیز نمییافت چنانچه در بیان
حکمت همین اختلاف که امروز در میان شیعه هست امام بحق ناطق امام
جعفر صادق ع به ابان بن تغلب خبر داده و فرموده است یا ابان

کیف اذا اختلف الشیعه ووقعت البطشه بین المسجدین ویتفل بعضهم
بعضا کذا بین حتی تقتل بعضهم علی وجوه بعض ابان عرض کرد اذا
لا خیر فیهم حضرت فرمودند الخیر کله عند ذلک الخیر کله عند ذلک
الخیر کله عند ذلک التمیز الخبیث من الطیب نظر کن بر این حدیث
شریف که مخبر صادق چگونه خبر داده است از حال اهل این زمان و چگونه
بیان فرموده است حکمت این اختلاف را که عبارت از تفریق و تمیز است
میان نیک و بد و خبیث و طیب پس آنکه این اختلاف را بعضی دلیل
بطلان هر دو طرف گرفته اند خلاف فهمیده اند بلکه لامحاله یکی از این دو فرقه حق است
و یکی باطل و مرد عاقل و بیدار باید در هر طرف هر دو طرف تامل کند و ببیند
حق با کدام طرف است تابع حق باشد و از باطل اعراض کند نه آنکه از
هر دو طرف معرض شده خود را در میانه ثالث قرار دهد زیرا که شک
نیست در اینکه یکی از این دو فرقه ناجیست و دیگری هالک پس هر کس
که میخواهد سالک راه حق باشد و از مهالک نجات یابد باید با دوستان
ائمه طاهرین تولا جوید و از دشمنان ایشان تبرا کند و میزان معرفت
دوست و دشمن ایشان اقرار و انکار است پس دوست ایشان کسی است که
اقرار

که اقرار میکند بولایت مطلقه ایشان و انتشار میدهد فضایل و مناقب ایشان را
در اقطار و امصار و محکم میکند قلوب شیعیان را در موالات و محبت ائمه
اطهار بذکر محامد و مدایح ایشان و دشمن ایشان کسانی هستند که در مقابل
ایستاده محض عداوت و عناد انکار میکنند ولایت مطلقه ایشان را و منع
میکنند از ذکر فضایل و مناقب حضرت اسدالله الغالب و عداوت میورزند
با کسانیکه انتشار میدهند مدایح و محامد ایشان را چنین مدایحی که اگر آنها را
بشیطان نسبت بدهی و بگوئی مثلا شیطان در یک آن همه جا هست
و محیط است بهمه روی زمین و از همه قلوب خبردار است قبول دارند
و اگر از برای جن و ملک بگوئی میگویند جل الخالق و اگر از برای ما ال
و جفار و جن دار نسبت بدهی و بگوئی اینها از غیب خبر میدهند مثلا
اصلا استبعاد نمی کنند اما همین که اسم امیرالمؤمنین علیه السلام
بمیان آمد مشمئز میشوند و گوینده را بغلو نسبت میدهند و میگویند
که جسم واحد چگونه در امکنه متعدده ظاهر میشود و امام چگونه عالم بغیب
میشود بلکه محیط خداست علام الغیوب اوست خلاصه اینها میشکر
از غایت بغض و عداوت ایشان با امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین چنانچه

امام علیه السلام در خصوص این قبیل اشخاص میفرمایند عجباً لاناس من
شیعتنا یزعمون ان طاعتنا واجبة کطاعة رسول الله ثم یکسرون
حججهم ویخصمون انفسهم ویقولون انا لانعلم کل شیء اتری ان الله
سبحانه یبعث حجة علی اهل المشرق والمغرب ثم یخفی علمهم عنه ترجمه این
حدیث شریف اینست که امام علیه السلام میفرمایند خیلی عجب است از طایفه
از شیعیان ما که گمان میکنند طاعت ما واجبست مثل طاعت رسول خدا
بعد از آن کسر میکنند حجة خود را و خصمی میکنند با جان خود و میگویند
ما همه چیز را نمیدانیم آیا چنین میدانی که خدا مبعوث میکند حجتی با اهل
مشرق و مغرب بعد مخفی میکند علم آنهارا از او و در این معنی اخبار متواترات
از ائمه اطهار ولی این حدیث صحیح صریح است در اینکه جمعی از فرقه شیعه
اثنی عشریه در هر عصر بوده و هستند که این قبیل فضایل و مناقب را انکار
کرده و میکنند و با وجود این چنین بنظر میرسند که ما شیعه امیرالمؤمنین
و دوست ائمه طاهرین هستیم و از این صریحتر فرمایش امام بحق ناطق امام
جعفر صادق علیه السلام است که در تفسیر امام جناب امام حسن عسکری
روایت فرموده اند حدیث طولانی است محل شاهد اینست که آنحضرت

بعد از آنکه

بعد از آنکه تقسیم میکند علمای شیعه را بچهار قسم پس میفرمایند ومنهم قوم نصاب
لا یقدرون علی القدح فینا فیتعلمون بعض علومنا الصحیحة ویتوجهون به
عند شیعتنا وینتقصونا عند نصابنا ثم یضیفون الیه اضعافه واضعاف
اضعافه من الاکاذیب علینا التی نحن براء منها فیتقبلون المسلمون
المستسلمون من شیعتنا علی انه من علومنا فضلوا واضلوهم وهم اضر
علی شیعتنا من جیش یزید بن معویة لعنه الله علیهما علی الحسین بن علی
علیهما السلام واصحابه فانهم الارواح والاموال وللمسلوبین عند الله
افضل الاحوال لما لحقهم من اعدائهم وهؤلاء علماء السوء الناصبون
المشبهون بانهم لنا موالون ولاعدائنا معادون یدخلون الشک
والشبهة علی ضعفاء شیعتنا فیضلونهم ویمنعونهم من قصد المصیب
للحق لاجرم ان من علم الله من قلبه من هؤلاء العوام انه لایرید الا
صیانة دینه وتعظیم ولیه لم یترکه فی ید هذا الملبس الکافر ولکنه یقیض
له مؤمنا یوقفه علی الصواب ثم یوفقه الله تعالی للقبول منه فیجمع له بذلک
خیر الدنیا والآخرة ویجمع علی من اضله لعن الدنیا وعذاب الآخرة
تمام شد کلام امام علیه السلام و حاصل مضمون بلاغت مشحون این روایت

هدایت فرجام آنست که امام علیه السلام میفرماید یک قسم از علمای شیعه
طایفه هستند نصاب یعنی نصب عداوت میکنند با ائمه اطهار
علیهم السلام ولی در ظاهر معتقد نمی شوند بر قدح ما پس بعضی از علوم صحیحه
ما را یاد میگیرند و با جهت در میان شیعیان ما صاحب ریاست و تشخص
میشوند و نسبت نقص میدهند بما در نزد ناصبیان ما و اضعاف مضاعف بر آن
از اکاذیب می افزایند که ما از آنها بری هستیم پس قبول میکنند از آنها
مسلمین که اهل تسلیم هستند باین اعتبار که از علوم ما است پس آنها گمراه
میکنند شیعیان ما را و ضرر آنها بشیعیان ما بیشتر است از قشون یزید بن
معویة بجناب سید الشهداء و اصحاب آنحضرت زیرا که آنها ضرر بابدان
و اموال آنها میرسانیدند و از برای آنها احسن احوال است نزد خداوند
اما این قسم از علما که ناصبی هستند و شبیه میکنند بشیعیان ما که اهل تولا
و تبرا هستیم شک و شبهه داخل میکنند بقلوب ضعفای شیعیان ما
و آنها را گمراه کرده مانع میشوند از رفتن ایشان پیش کسانیکه بحق رسیده اند
پس میفرماید لاجرم هرکس را که خدا [illegible] از عوام الناس که پیروی این قسم
از علما را کرده مقصودی نداشته اند مگر حفظ دین خود و تعظیم ولی خدا

پس خدا

پس خدا امیگذارد او را در دست آن ملبس کافر و هر بنده مومنی را بر آنچه آگاه
میکند او را بر حق و صواب و موفق میشود بقبول قول او پس جمع میکند خدا از
برای او خیر دنیا و آخرت را و جمع میکند از برای آن ملا که او را گمراه کرده بود
لعن دنیا و عذاب آخرت را تأمل کن در این حدیث صحیح که آنحضرت چگونه تصریح کرده
بچه وضوح بیان فرموده است احوال قسم چهارم را از علمای شیعه که از راه
عداوت انکار میکنند فضایل ائمه اطهار را سهل است نسبت نقص بامام علیه السلام
میدهند و کتابها در اثبات مناقص از برای ائمه هدی مینویسند چنانچه یکی
از ملاهای تبریز که از مشاهیر بود چهل سال قبل برین کتابی نوشته و اسم آن
کتاب را منقصة الائمة گذاشته بود نواب غفران مآب نایب السلطنه مرحوم قدغن
فرموده که آن کتاب را احدی استنساخ نکند و الان باز از نسخ آن در تبریز
موجود است و یکی از رحمت خدا دور نیز کتابی در اثبات جهل و عجز امام علیه السلام
و نسبت سهو و نسیان از برای ایشان نوشته اسم آن کتاب را برغم العلما
گذاشته که بزعم او عبارت از این مسئله علیه باشد و ملای تبریزی هم
این اوقات کتاب علیحده نوشته اسم آن کتاب را نقصان الائمه گذاشته
بعض مزخرفات بقالب زده که زبان ما را یارای تقریر آن نیست و همچنین

این روزها از ملای دیگر که او نیز از مشاهیر علمای تبریز است استفتائی کرده جوابی
نوشته است که جای خندهٔ اهل عقول و البابست بل وقت گریه بر علوم
و اوآب و مضمون همان استفتا که اهل ان بخط و مهر خودش در نزد حقیر
ضبط است این است که نوشته اند اسلامیان پناها شخص امام علیه السلام را ناظر
میدانند یعنی میپرسند آیا این شخص کافر است یا نه با او با رطوبت ملاقات
میتوان کرد یا نه جواب مسئله را دو کلمه مرقوم فرموده مزین فرمایند فرمایند [?]
زیاده عرضی دیگر ندارد در جواب نوشته است این اعتقاد از اعتقادات
طایفه ضاله خذلهم الله تعالی و از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه اطهار
علیهم السلام است کسی که خالق چیزی باشد باآن محیط و در مشاهدهٔ آن حاضر
و ناظر است و صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین بریست عصمنا الله
و ایاکم تمام شد جواب آنجناب که بعینه عبارت اوست بدون کم و زیاد شما را
بحق خدا تامل کنید در جواب این ملا که ادعای فهم و سواد دارد و خود را
عالمی از علمای اسلام میشمارد و حال آنکه این استفتاء اولا دلیل است بر نهایت
عناد و عداوت با خاندان ولایت زیرا که انکار کرده است در حق ایشان
چیزی را که از برای همه کس اثبات آن میتوان داد و اطلاق این لفظ را

از برای

از برای هر پسنده میتوان کرد اما همین اطلاق این لفظ را از برای ائمه هدی
روا ندیده و باین قدر هم راضی نشده است که مردم امام خود را پسنده بدانند
سهل است معتقدان نسبت کفر و ضلالت داده و گفته است این اعتقاد
از اعتقادات طایفه ضاله است و ثانیا دلیل است بعدم فهم و سواد او زیرا
که اولا بخلاف ما انزل الله فتوی داده و با همه فقها مخالفت کرده است و
ثانیا از طریق استدلال بیرون رفته از برای مدعای خود بطور مغالطه و بدلیل
مجادله بالتی هی اسوء دلیل آورده و گفته است این اعتقاد از لوازم اعتقاد
بر خالقیت ائمه اطهار علیهم السلام است کسی که خالق چیزی باشد باآن محیط
و در مشاهدهٔ آن حاضر و ناظر است و مرادش از این عبارت این است که چون
هر خالق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر هم خالق باشد و این حرفی است [?]
مزخرف که زن بکلی میخندد زیرا که قضیه بانظرتی [?] باشد لازم می آید که هر کس
هر کس را می بیند خالق او باشد و همچنین ما که آسمان و زمین را می بینیم باید
خالق آسمان و زمین باشیم و این بدیهی البطلان است هیچ جاهل چنین
کلامی تکلم نمیکند تا چه رسد بفاضل و ثالثا دلیل است بر اینکه او را با ادعای [?]
اسلام از معتقد مسلمین خبری نیست زیرا که گفته است صاحبان این اعتقاد

از اعتقاد مسلمین بری است و حال آنکه این اعتقاد اعتقادی است مطابق آیات
کتاب مبین و روایات ائمه طاهرین بلکه از جمله ضروریات در نزد همه
مسلمین است پس در واقع صاحب استفتا درین فتوی که داده است
اولا رد کرده قول خدا را که فرموده است وقل اعملوا فسیری الله عملکم
ورسوله والمؤمنون و ثانیا رد کرده است ائمه هدی را که در فقرات
خطب و زیارات و سایر اخبار و آیات اثبات رؤیت اعمال خلایق
از برای خودشان فرموده و اطلاق لفظ حاضر و ناظر و عین الله الناظره
بائمه هدی در اغلب آنها وارد است و ثالثا رد کرده است همه علما را که
این همه اخبار و روایات و خطب و زیارات را در کتب خود ثبت کرده
و به همه آنها معتقد بوده اند والا حاشا و کلا علمای اخباری در کتب خود
که مشتمل بر اصول عقاید باشد نقل کنند و خود معتقد آن نباشند و
رابعا مخالفت کرده است با همه خواص و عوام شیعه اثنی عشریه و طایفه
امامیه که همه آنها جناب ولایت مآب را حاضر و ناظر میدانند و هر جا مشکلی
از برای آنها روی دهد توسل بائمه هدی کرده و ایشان را صدا میکنند
که بفریاد آنها برسند و از آن مهلکه نجات بدهند و همچنین اعتقاد همه مومنین

این است

این است که ائمه اطهار علیهم السلام همه جا در سر مرده ها حاضر میشوند خواه
در مشرق باشد خواه در مغرب بلکه اگر در یک آن هزار نفر در مشرق بمیرد و
هزار نفر در مغرب و ایشان همان آن در بالای سر همه آنها حاضرند و باحوال
ایشان ناظرند و این اول دلیل است بعلم و احاطه ایشان بمشرق و مغرب
عالم و خامسا مخالفت کرده است درین استفتا با اغلب سنیها که اقرار
دارند بعلم و احاطه و حاضر بودن جناب ولایت مآب در همه جا چنانچه در
کتب اخبار خودشان بدون رد و انکار نقل کرده اند مهمان بودن آنحضرت را
در حین افطار در چهل جا و بودن آنحضرت در شب معراج در همه آسمانها
و نجات دادن ایشان سلمان را در دست ارژن از دست شیر قبل از تولد
ایشان در دار دنیا و حاضر شدن ایشان بسر جنازه خود بعد از رحلت خود ایشان
ازین عالم و امثال اینها که همه دلیل است بر اینکه آنحضرت در همه جا بوده
و هست پس معلوم است که صاحب استفتا را اصلا از معتقد مسلمین
خبری نیست و خودش از اعتقاد مسلمین بری است که با این شدت با انکار
فضایل امیرالمؤمنین جری است اعاذنا الله و ایاکم من شرور انفسنا بالجمله
مقصود از همه تمهیدات این بود که اشیم از حضرات مخالفین که در مقابل

این فرقه محقه ایستاده و هرچه را از فضایل و مناقب امیر المؤمنین و سایر
ائمه طاهرین که می شنوند فرضا انکار او را کنند عمدا انکار مینمایند
حقیقت عداوت اینها بالمآل راجع است بائمه هدی و این همه ضرر ایشان
در انکار محض از راه بغض و عداوت با ائمه اطهار است و ضرر این قسم
از مخالفین بشیعیان ایشان بیشتر از ضرر معاندین دین است زیرا که
اینها هرچه نقص از برای ائمه ما ثابت کنند جهلاء شیعه ما از اینها
نمی شنوند زیرا که میدانند اینها اعدای ائمه ما هستند و اگر احیانا
اینها فتوی بقتل ما بدهند احدی از شیعیان بفتوای اینها گوش نمیدهند
و بحکم اینها عمل نمیکنند بخلاف اینها که خودرا عالمی از علمای شیعه بقلم
داده و بحسب ظاهر اظهار تولی بائمه اطهار میکنند اگر فتوی بکفر و یا
قتل شیعه از شیعیان ایشان بدهند عوام الناس اطاعت ایشان را بجود
لازم دانسته و بریختن خون یکدیگر بهمه شیعه و شیعه زاده و اهل اسلام
هستند اقدام میکنند چنانچه در این ایام همین اشقیا بود که جری
و جسور کرد بعضی را از اهل شرور بریختن خون جمعی از مسلمین در دهه عاشورا
و مجلس عزای سیدالشهداء عالمی را از علمای اسلام در شهر محرم الحرام الکال
چرحی

چرحی و غایت بیرحمی و نهایت بیمروتی بقتل رسانیده و در ظهر عاشورا
بمولای خود جناب سیدالشهداء ملحق شد باری رشته کلام که بانجام رسید
مطلع دیگر باید آغاز نمائیم و مقطع تازه ساز کنم لکن تا قیامت گر بگویم
زین کلام صد قیامت بگذرد وین ناتمام پس همان بهتر که مختصر کنم
و بخاتمه بگذرم پس آن در ذکر بعضی از فضایل و مناقب
حضرت اسدالله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
و اولاده الطیبین الطاهرین است که علمای عامه در کتب و زبر خود ثبت
و ضبط نموده و همگی بدون اغماض و اعتساف مضامین آنها اقرار و اعتراف
کرده اند ولی قبل از شروع بذکر اخبار آنها تیمنا و تبرکا یک حدیث صحیح
صریح است در بیان همه آن تفاصیل که حقیر در مقاله اولی و بیان محل
نزاع ذکر نموده و بمعرض تحریر آورده و از کتاب مستطاب کفایه الخصام
که بامر پادشاه اسلام چاپ شده و محض انتفاع خواص و عوام و نفع عام نموده اند
ذکر میکنیم که در حقیقت همین روایت از برای خصام ما کافی و وافی است
و فوق کلام امام کلامی نیست پس بعد از آن اتماما للحجه و ایضاحا للمحجه
شروع میکنیم بذکر سایر اخبار که از طرق سنیها است و بالصراحه دلیل مدعای

ها است که محل نزاع است میان ما و حضرات منکرین و این حدیث است
که عالم ربانی سید هاشم بحرانی در باب دوم کتاب غایة المرام نوشته است
که شیخ شرف الدین نجفی در باب ما نزل فی اهل البیت من القرآن از جناب
امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت فرمود خداوند
تبارک و تعالی نور محمد مصطفی را از نوری آفرید که آنرا از نور عظمت و
جلال خود شکافته بود و آن نور نور الوهیت اوست که از نور ذات
خود اختراع کرده است و آن نوری است که در کوه طور بحضرت موسی تجلی
کرد و موسی از مشاهده آن بیخود شد و افتاد و آن نور نور محمدی بود که
چون اراده خدا قرار گرفت که محمد صلی الله علیه و آله را از آن نور خلق
کند از نیمه آن محمد را آفرید و از نیمه دیگر علی را و غیر از ایشان هیچ مخلوق را
از آن نور نیافرید و آفرید ایشان را بید قدرت خود و در ایشان دمید نفس خود
از برای خود و ایشان را مصور گردانید بصورت خودشان و ایشان را امین خود
کرده و بر بندگان خود گواه گرفت و ایشان را خلیفه و قایم مقام خود
گردانید و ایشان را چشم بینای خود کرد که بمردم نظر کنند و ایشان را زبان
گویای خود فرمود و علوم خود را بایشان عطا کرده قرآن را بایشان تعلیم نمود

وایشان را

و ایشان را بعلم غیب خود آگاه ساخت یکی را از ایشان نفس خود قرار داد
و یکی را روح خود که هیچیک از ایشان ثابت و برقرار نگردد مگر با دیگری
ظاهر ایشان بشریت است و باطن ایشان الوهیت در میان مردم پیدا
شده اند به هیکلهای ناسوتی تا مردم را طاقت دیدن ایشان باشد
و این است که حقتعالی میفرماید وللبسنا علیهم ما یلبسون یعنی پوشاندیم
بر ایشان لباسی را که همه مردم پوشیده اند پس ایشان قایم مقام پروردگار
عالمیانند و حجابهایند در میان خدا و خلق و ابتدای آفرینش با ایشان
شده و بایشان تمام میکند خدا تعالی پادشاهی و احکام را پس از آن
از نور محمد صلی الله علیه و آله نور فاطمه را اقتباس کرد مانند اقتباس آن
نور از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین را اقتباس نمود
مانند اقتباس چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق شده و نقل شدند
از پشتی به پشتی و از رحمی برحمی در طبقات عالیه اصلاب و ارحام
نه در طبقات سافله انها که محل ادناس و اوساخ است بلکه دست
بدست نه آب شدید یا ضعیف و نه منی جهنده مانند نطفه سایر مردم
بلکه انواری که نقل شدند از اصلاب طاهره بارحام مطهره زیراکه

صفوه صفوه بودند که ایشان را برای خود برگزیده و خزانه علم خود کرد
و ایشان را مامور فرموده به تبلیغ علوم و احکام خود بمردم و حق تعالی
ایشان را قایم مقام خود قرار داد و زیرا که خود دیده نمی شود و حقیقت ذات
او براحدی معلوم نمیگردد و ایشان از جانب خدا گویندگان و رسندگانند
و ایشان راست که تصرف کنند بامر و نهی خدا و با ایشان ظاهر میگردد
قوت و قدرت خدا و از ایشان آشکار میشود دلایل خدا و ندی و بایشان
خود را بخلق شناسانیدن و بواسطه ایشان مردم خدا را شناختند و
بسبب ایشان مردم طاعت خدا کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را
نشناختی و هیچ بنده کیفیت بندگی او را ندانستی و خدا جاری میکند
امر و حکم خود را بهر نحو که بخواهد و در هرچه بخواهد لا یسئل عما یفعل
و هم یسئلون تمام شد روایتی که از کفایة الخصام بعینها نقل نمودیم
و این روایت کفایت میکند بر همه خصام که با ما خصمی میکنند زیرا که
این روایت روایتی است که مشتمل است بر جمیع آن تفاصیل که ما در مقاله اولی
بیان کردیم از مقامات نبوت و ولایت و معنی وساطت و خلافت
و مراتب نورانیت و بشریت و علم و احاطه و سببیت و اینکه ایشان اول

اول ما خلق الله هستند و خدا ایشان را سلطان قرار داده است در همه
عوالم امکان و مراتب اکوان و ایشانند مظاهر جلال و جمال و مصادر افعال
خداوند متعال چنانچه بهمه اینها امام علیه السلام تصریح فرموده اند پس هر کس
که اینها را انکار میکند حقیقت مخاصمه با امام علیه السلام دارد و معارضه با پادشاه
حجج اسلام پناه خلد الله ملکه و سلطانه که اولا چرا امام علیه السلام این مراتب سابقه
در تعریف و توصیف جناب رسالت مآب و سایر ائمه اطیاب فرموده است و ثانیا
چرا پادشاه امر بچاپ این کتاب مستطاب نموده و آنرا وقف عام فرموده اند
که خواص و عوام از آن بضلالت افتاده در اقطار و امصار این قبیل فضایل و مناقب
انتشار یابد و همه ازین مقامات و مراتب و اینهمه اسرار ائمه اطهار خبردار
باشند تا از برای حضرات مجال انکار نباشد و نتوانند مردم مشتبه بکنند
که اینها را شیخیها تازه آورده اند و از خودشان میگویند زیرا که این
کتاب مستطاب را هر کس ببیند میداند که سنی و شیعه اتفاق دارند
بصحت این مطالب که ما میگوئیم تازه از خود نیاورده ایم
که صریح است در همین معانی و معتبرین علمای عامه در کتب خود ثبت
کرده و اقرار دارند بصحت آنها پس از جمله آنها اخباریست که دلالت دارد

بر آنکه ائمه اطهار را اول خلق الله شدند و اگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی
موجود نمی شد و ایشان واسطه شدند میان حق و خلق مرحله نوزده حدیث
از کتب معتبره ایشان صاحب کتاب غایة المرام نقل کرده و صاحب کفایة الخصام
ترجمه نموده است از جمله آنها حدیث اول است از شیخ ابراهیم بن محمد بن ابی بکر بن
حسن بن محمد بن حمویه الحموینی که از اعیان و اکابر علمای عامه است در کتاب فراید
السمطین فی فضایل المرتضی والبتول والسبطین که از مؤلفات اوست باسناد
خود از ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود چون
حق تعالی جل شانه آدم را آفرید و روح در او دمید بجانب راست عرش نظر
کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند عرض کرد الهی هیچ مخلوقی پیش از
من از خاک آفریده فرمودند نیافریدم عرض کرد پس چه کسانند این اشباحی
که در هیئت خود شاهده میکنیم حق تعالی فرمود ای آدم ایشان از اولاد تواند
و اگر ایشان نبودند ترا نمی آفریدم و بجهت ایشان پنج نام گرامی از نامهای خود
مشتق کرده ام و اگر ایشان نبودند نمی آفریدم نه بهشت و نه دوزخ را و نه
عرش را و نه کرسی را و نه آسمان و نه زمین و نه ملائکه و نه انس و نه جن را آن
محمودم و این محمد و من عالیم و این علی و من فاطرم و این فاطمه و من صاحب

احسانم و این حسن و من محسنم و این حسین بعزت و جلال خود سوگند یاد
کرده ام که در دل هرکس بقدر ذره از عداوت ایشان باشد او را در آتش
بسوزانم و باک ندارم ای آدم اینها برگزیدگان منند بدوستی ایشان مردم را
از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت ایشان مردم را در آتش بسوزانم چون
ترا حاجتی باشد بانوار ایشان بمن توسل جوی که بر آورم حاجت ترا پس جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود مائیم سفینه نجات هرکه بآن تعلق جوید نجات یابد
و هرکه از آن تخلف کند هلاک گردد و هرکه را حاجتی بسوی خدا باشد باید که بما
اهل بیت از خدا حاجت خود را بخواهد تمام شد حدیث و از جمله حدیث
دویم است که باز حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است
که گفت از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند یا علی من و تو از نور
خدا آفریده شده ایم و همچنین است ما بقی نوزده حدیث که در آن کتاب است
همه بهمین مضامین از ثقات و معتبرین علمای عامه و کتب ایشان مثل اخطب خوارزم
که از اکابر علمای عامه است و عبدالله بن حنبل و علی بن محمد خطیب شافعی فقیه
معروف بابن مغازلی و اسلمی و ابن شیرویه دیلمی که از اعیان علمای عامه است
و صاحب مناقب فاخره فی العترة الطاهرة و از عمر بن خطاب و ابی بکر بن

الی قحافه و سایرین نقل شده است همچنین مضامین اخباری که صاحب مناقب مرتضوی
در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است و از جمله آنها حدیثی است که
از صحیح بخاری و ابانة البعداء نقل کرده است از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
که آنحضرت فرموده‌اند که خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید در نزد عرش
که تسبیح و تقدیس میکرد آن نور خدا را پیش از آنکه آدم را بیافریند بده
هزار سال پس چون آدم را آفرید ساکن شدیم در صلب او و پس از آن منتقل شدیم
از صلب طیب ببطن طاهر و نبود در میان ما جدایی تا صلب ابراهیم تا آنکه
رسیدیم بصلب عبد المطلب پس آن نور دو قسم شد یک قسم در صلب
عبد الله قرار گرفت و قسم دیگر در صلب ابیطالب پس برآمدم من از صلب
عبد الله و علی از صلب ابیطالب پس جمع شد نوری از من و علی در فاطمه
و حسن و حسین دو نور بودند از نور پروردگار عالمیان صاحب مناقب بعد از
نقل این روایت میگوید در خزانة الجلالیه حدیثی بهمین مضمون از جناب رسالت
مآب نقل کرده است و در آخر آن باین عبارت فرموده‌اند که همه انوار
از نور من و علی است و مفاد این حدیث و سایر روایات و اخبار که در این
باب وارد شده است این است که حقایق مقدسه ائمه اطهار از نور مقدس

پروردگار

پروردگار عالمیان خلق شده است و حقایق سایر خلایق بحسب تفاوت قابلیات
و مراتب از اشعه و پرتو انوار ایشان خلق شده است مثل شعاع آفتاب از
آفتاب و مثل نور سراج از سراج یعنی حقایق انبیا و اولیا و ابرار و اخیار و صلحا
و اما حقایق اشرار و منافقین و کفار پس آنهم از ضد و عکس آن انوار طاهره
خلق شده‌اند خلاصه جناب ختمی مآب و سایر ائمه اطیاب که همه از یک نور
هستند باین اعتبار اول ما خلق الله و واسطه هستند میان حق و خلق
در افاضه فیوضات زیرا که بقاعده امکان اشرف و تقدم اقوی بر اضعف
محال است که فیض از جانب خدای لم یزل اول بکسی برسد که رتبه او نازل و
اسفل است از آن صادر اول بلکه فیض خداوند باید اول بآن قابل و کامل برسد
که بحسب قابلیت و رجحان از همه قوابل اکمل و اشرف است و نور حق در آن اکمل
ظهور کند که از همه هیاکل اقدم و اول است و الا لازم می آید ترجیح مرجوح
بر راجح و این منافی عدل و حکمت و فضل و رحمت خداوندی است زیرا
که آن قابل کامل که در عالم امکان هیچیک از قوابل با او مقابل نبود بلکه همه
تحت رتبه او بوده‌اند قبل از همه مراتب اکوان بمقتضای صفای قابلیت و کمال
بساطت و نورانیت و قرب و مبدء نور که عبارت از کینونیت حق است ترجیح

بهم رسانده و از صانع متعال بلسان استعداد و حال سؤال کرده است که ایجاد
او را قبل از همه قوابل اختیار کند و همه را در تحت رتبهٔ او قرار دهد و همه مراتب
اکوان بوساطت تحقیق نعت وجود کرامت کند زیرا که در این عالم که
از آن تعبیر میشود بعالم قدم قابلیتی بود جامع جمیع کمالات امکانیه و الاشرف
از همه نمیشد و از جمله کمالات آنجناب وساطت و ولایت کبری و سلطنت و خلافت
عظمی است از جانب خدا نسبت بهمهٔ ماسوی پس لابد خداوند سبحان باو عطا فرماید
چیزی را که قابلیت او اقتضا کرده است یعنی او را قبل از همه ماسوی خلق و ایجاد کند
و همه را در تحت رتبهٔ او قرار داده و همه فیوضات خود را بوساطت او جاری
فرماید زیرا که طفره در وجود باطل است و اجرای حکم قدر بخلاف حکمت لغو و بیجا
بالجمله این است اصل و دلیل و سواء السبیل که سری است از اسرار قدر و دلیلی است
از ادلهٔ حکمت در اثبات نبوت مطلقهٔ محمدیه و ولایت کلیهٔ علویه پس هر کس از
شیعیان انکار کند این رتبه و مقام را از برای ائمه کرام علیهم السلام که مستفاد
از اخبار عامه است یقیناً آن شیعه در اعتقاد خود بائمه هدی کمتر از سنیهاست
و از جمله اخبار سنیها اخباری است که بالصراحه دلالت دارد بر اینکه
جناب ولایت مآب صاحب ولایت کبری و سلطنت عظمی است از جانب خدا
چنانچه

چنانچه صاحب مناقب مرتضوی از صحاح سته و از صواعق ابن حجر و مصابیح الانوار
و مسند احمد بن حنبل و مشکوة عوالی نقل کرده است که اینها از جندب بن
جناده بطریق خود شان روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمودند علی از من است و من از علی و او ولی و حاکم هر مؤمن و مؤمنه است
و بعد از من او ادا میکند دین مرا مگر علی و ایضاً نوشته است که در مسند ابن
حنبل و مسند جوزی و مستدرک حاکم و صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوة عوالی
و صواعق ابن حجر بروایت عمرو بن حصین مسطور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود چه میخواهید از علی چه میخواهید از علی بدرستیکه علی از من است
و من از علی و او ولی و حاکم هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و نیز از
فردوس الاخبار نقل کرده است که آنحضرت فرموده که اگر مردم بدانستند
که علی چه وقت نامیده شد بامیرالمؤمنین هرگز انکار نمیکنند فضایل او را
پس او نامیده شد باین اسم وقتیکه آدم در میان روح و جسد بود که خداوند
عالمیان فرمود الست بربکم قالوا بلی پس فرمود انا ربکم و محمد نبیکم
و علی امیرکم و ایضاً از مستدرک حاکم و صواعق ابن حجر و مودات
روایت کرده است از جابر بن عبدالله انصاری که گفت شنیدم از جناب

پیغمبر صلی الله علیه و آله در حالتیکه گرفته بود دست امیر المؤمنین را و میفرمود
این علی پادشاه مؤمنان است و کشنده کافران منصور من نصره
مخذول من خذله و این را آنحضرت بصوت بلند میفرمود و از همه انبیا مختصر
از روایات عامه حدیث غدیر خم و نص جناب رسالتمآب بولایت
و اولویت جناب ولایت مآب در روز عید غدیر و اقرار عمر بن الخطاب
باینمعنی در همان روز که صاحب مناقب مرتضوی از کتب معتبره خودشان نقل
کرده است مثل صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح نسائی و صحیح
سجستانی و جمع بین الصحاح که اینها را سنیها صحاح سته خوانند و در صحت اینها
اصلا خلافی ندارند و مثل مشکوة و غوالی و مصابیح و مسند احمد بن حنبل
و صحیح واقدی و بیهقی و کشاف زمخشری و اسباب نزول واحدی و نزل
السایرین و وسیلة المتعبدین و اعلام الوری و حلیة الاولیا و فردوس
الاخبار و کفایة الطالب و صواعق محرقه و مودات و دستور الحقایق و هدایة
السعداء و مقصد اقصی و ترجمهٔ مستقصی و کشف الغمه و مناقب خوارزمی و مناقب
حافظ ابن مردویه و سفینه و ربیع الابرار و تفسیر ثعلبی و حافظی و فخر رازی و
تاریخ طبری و روضة الاحباب و روضة الصفا و معارج النبوة و حبیب السیر

که حدیث

که حدیث غدیر خم علی سبیل الاجمال و التفصیل در همه اینها که از کتب معتبره عامه ثبت
شده است و صاحب مناقب مرتضوی همین حدیث را از این کتب مفصله بتفصیل
نقل کرده تا اینکه میگوید چون خلایق در همان منزل جمع گشتند سید کاینات بر بالای
جهاز شترها برآمده و علی مرتضی نیز بحسب الامر بالا رفته بر یمین سید المرسلین ایستاده
حسب الامر بجود
و آنسرور بعد از ادای حمد و ثنای الهی رو بسوی اصحاب و سایر مؤمنان آورده
باواز بلند فرمود الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی نیستم من اولی بر مؤمنان از
از نفسهای ایشان از اطراف و جواب آواز برآمد که بلی یا رسول الله تو از ما بخود
ما از جمیع وجوه اولی تری آنگاه دست امیر المؤمنین را گرفت و فرمود من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره
و اخذل من خذله و ادر الحق معه حیث کان پس میگوید آنگاه بفرموده سید
المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشست طوایف خلق بمبارکبادش رفته تهنیت بتقدیم
رسانیدند و قدوهٔ اصحاب عمر بن الخطاب نیز خدمت آنحضرت رفته عرض کرد بخ بخ
لک یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوشا حال تو
ای فرزند ابیطالب که صباح کردی در حالتیکه مولای من و مولای هر مؤمن
و مؤمنه شدی حال انصاف باید کرد جائیکه عمر بن الخطاب در حق جناب ولایت مآب

بانمعنی اقرار کند و بولایت مطلقه آنحضرت اعتراف ننماید زهی بی انصافی است
وخیلی قباحت دارد از کسانیکه ادعای تشیع دارند با این ادعا منکر ولایت
مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام باشند و او را از برای جمیع ما سوی سید و
مولا و صاحب و مالک و اولی بتصرف و سلطان و مدبر امور ندانند و سلطنت
و ولایت و حکومت و امارت او را از برای کل انس و جن و ملائکه و انبیا و اولیا
انکار کنند زیرا که ولایت بحسب عرف و لغت بهمه آنمعانی که ذکر شد آمده
و واحدی اختلاف در آن نکرده است و عمر هم که اهل لسان بود و همه این معانیرا
میدانست دانسته و فهمیده آنروز اقرار کرد و عمرو بن عاص هم همانروز در قصیده
خود بهمین معنی اشاره کرده و گفته است   و ضربه کبیعة بخم معاقده
من القوم الرقاب   پس هر کس همه این معانیرا در حق امیرالمؤمنین انکار کند و بولایت
جناب ولایت مآب بانمعانی قائل نشود حقیقةً میتوان گفت چنین شخص داخل زمره
نصاب است که باطناً هم مخالفت کرده و عداوت با امیرالمؤمنین دارد چنانچه جمعی از این
اشخاص در دار السلطنه تبریز بهمین جهت گفتن اشهد ان علیاً ولی الله را در اذان و
اقامه که شعار شیعه اثنی عشریه است بشدت منع میکنند حال آنکه اخبار متواتره
از عترت طاهره وارد است که بتاکید تمام فرموده اند من قال لا اله الا الله

محمد رسول الله

محمد رسول الله علی ولی الله و معاً و همه آن اخبار این است که بعد از ادای شهادتین
حتم است گفتن علی ولی الله چه اذان باشد و چه اقامه و چه غیر اینها و این است
الآن عمده فرق مابین سنی و شیعه پس هر که در اینجزو زمان که در بلاد شیعه
تقیه بالکلیه برداشته شده است اینرا منع کند در اذان و اقامه و یا انکار کند
معنی ولایت را در حق امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین فرقی میان او و سایر
سنیها نمیتوان گفت که این شیعه در ادعای محبت بائمه اطهار
کمتر از سنیهاست زیرا که آنها اگرچه اینکلمه را در اذان و اقامه نمیگویند ولی
معنی آن که عبارت از مالکیت و سلطنت و اولی بتصرف بودن است اقرار
دارند و جناب ولایت مآب را دارا میدانند مقامات ولایت و امامت و
خلافت و وصایت چنانچه صاحب مناقب مرتضوی در کتاب خود نقل کرده است
و سایر علمای عامه نیز هیچیک از این مقامات انکار ندارند بخلاف منکرین شیعه
که در اینجزو زمان پیدا شده اند پس آنها اگرچه بحسب ظاهر لفظ آن از سایر
شیعیان اقرار دارند ولی معنی آن انکار دارند و میگویند ائمه اطهار
علیهم السلام اولی بتصرف نیستند و ایشان اصلا تصرف در کونات ندارند و ما
عبد رق از برای ایشان نیستیم زیرا که ایشان هم بشری هستند مثل ما بلی غایة

ها فی الباب این است که ائمه اثنی عشر امام بودند از برای بنی نوع بشر
در بیان احکام شرعیه وتعلیم معالم الیقینیه و مردمانی بودند صاحب
ورع وتقوی ومستجاب الدعوه در درگاه الهی انهم گاهی یعنی در حین صدور
معجزات که از درگاه قاضی الحاجات استدعا میکردند وخدا هم همان معجزه را
از دست انها لاعن شعور جاری میکرد بدون اینکه خودشان ملتفت باشند
مثل ظهور بعض از خوارق عادات از جمادات ونباتات که صدور این چیزها
از آنها اصلا از روی ادراک وشعور نبود چنانچه مخصوصا در خصوص ملتفت
نبودن جناب ولایت مآب در حین ولادت خود توریه و انجیل و زبور و قرآن را
که در اخبار عامه وخاصه وارد است واز برای احدی مجال انکار آن نیست میگویند
که خدا اینهارا از زبان آنحضرت جاری فرمود و آنحضرت در آنحالت اصلا الفاظ و
معانی آنهارا مستشعر نبود زیرا که قبل از نزول جبرئیل خود جناب رسالتمآب قرآن را
نمیدانست چگونه میشد که جناب امیرالمؤمنین در حین تولد خود بداند و قرآن را از ابتدا
وفهمیده از اول تا آخر بخواند سبحان الله خدا بالمره شعور را از ایشان برداشته با
هدی که محض نور وسرتاپا ادراک وشعور بودند بلکه شعور همه موجودات از فیض
نور ایشان است نعوذ بالله نسبت عدم شعور میدهند واز برای خود امام کروکور

وپیشوای

وپیشوای بی مدرک وشعوری قرار داده اند که نه پشت دیوار وپس پرده و
استار را می بیند و نه استدعا ومناجات ودعا وسلام ارباب حاجات را می
شنود ونه در حین صدور معجزات وکرامات وظهور خوارق عادات ادراک
وشعور دارند شمارا بخدا به پسندید چه قدر چشم بصیرت اینها کور ودیده
دلشان بی نور است که اصلا قباحت اینها بر نمیخورند و باین نوع خرافات
تکلم میکنند فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور وعلاوه
ازین قبیل مزخرفات خیلی میگویند چنانچه در مقام نبوت جناب ختمی مآب
هم بنبوت مطلقه قایل نیستند بلکه میگویند آنحضرت هم پیغمبر بود واز برای جن
وانس تنها نه بر همه ماسوی ومیگویند نبوت آنحضرت منحصر بوده بتبلیغ احکام
شرعیه نه تکوینیه وشرعیه هر دو ونیز میگویند آنحضرت تا چهل سال نبوت نداشت
بلکه بمرتبه نبوت بعد از مدت چهل سال رسید سهل است بعضی جرئت را بجائی رسانده
وانکار وعداوت را از حد گذرانده میگویند نعوذ بالله آنحضرت قبل از بعثت و
نزول جبرئیل در این دار دنیا نه کتابی داشت و نه میدانست که ایمان چیست واستدلال
کرده اند بآیه شریفه که فرموده اند وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت
تدری ما الکتاب ولا الایمان وحال آنکه این اعتقاد مخالف ضروری مذهب و

و سنی و شیعه از آنحضرت روایت کرده اند که مکرر میفرمود کنت نبیا و
آدم بین الماء والطین و این حدیث صریح است در اینکه آنحضرت قبل از بعثت بلکه
قبل از خلقت عالم و آدم نبی بوده و کتاب داشت چگونه نه و حال آنکه حضرت عیسی
که شیعه از شیعیان ایشان است در عهد صبی میگفت انی عبدالله آتانی الکتاب
وجعلنی نبیا سبحان الله نمیدانم نصاری چه جواب میدهند هر گاه تنها بحث
کنند که شما چگونه میگوئید پیغمبر ما اشرف انبیاست و حال آنکه پیغمبر شما بعد از
چهل سال بمرتبه رسید و پیغمبر ما در حین طفولیت اظهار نبوت کرد و کتاب از
برای او نازل شده بود بحق خدا جوابی ندارند مگر اینکه در مقام انصاف اعتراف
کنند که دین شما حق است و یا اقرار کنند باینکه آنحضرت قبل از بعثت
و پیش از خلقت انبیا پیغمبر بود و کتاب داشت ولی تا چهل بحسب ظاهر مبعوث و مأمور
نشده بود که اظهار نبوت کند و اگر بگوئی پس در خصوص آیه شریفه چه معنی دارد
عرض میشود که مراد از آیه شریفه اینست که آنحضرت پس از خلقت هیولای اولی و
قبل از القاء روح من امر الله که عبارت از قلم اعلی است نمیدانست کتاب چیست
و ایمان چه زیرا که در آن عالم و دیار دیاری بجز او و پروردگار عالم نبود نه لوح
و نه قلم و نه بهشت و نه جهنم نه عالم و نه آدم ما فی الدیار سواه لابس مغفر

وهوالحی

وهو الحمی والحی والفلوات چه آنحضرت در آن نشأه وجودش محض نور بود
و کنهش صرف ظهور نه آنجا کتابی بآنجناب نازل گشته و نه ایمانی باو عرض شده
بلکه آنجا کتابش کتابی است فهوانی و ایمانش جبلی و طبعانی مبنی است امی بدو معنی
و مبعوث بر این بیان عالمش عمی است و مقامش فقر و فنا علمش محو موهوم است
و علمش صحو معلوم نه آنجا از خط و ربط رسمی است و نه از لفظ و حرف اسمی بلکه
در آن مقام هر چه هست همه وجد و حال است نه جای قیل و قال حرف و گفت و
صوت را برهم زنم تا که بی این هر سه با تو دم زنم چه آنجا هر چه سؤال شود
و جواب آید همه بلسان حال است نه مقال بالجمله چون خواست که آن وجود
مسعود از عالم غیب بساحت شهود آید و جمال معنی در کمال صورت نماید
پس نقش کرد خداوند جواد بقلم مداد و تفاصیل انوار آن ماده المواد را
در لوح نفس آن یگانه گوهر عالم ایجاد که از آن تعبیر میشود در لغت اهل حکمت بمثل نورانیه
و صور علمیه و در لغت اهل شریعت بمعارف ربانیه و احکام الهیه و کتاب حمید
و فرقان مجید و بهمین رموز اشاره است که فرموده اند ن والقلم و ما
یسطرون بالجمله اگر بخواهی تفصیل این اجمال را بدانی و از کیفیت نزول کتاب
از برای آنجناب در آن عالم مخبر و مستحضر شوی رجوع کن بقسطاس مستقیم که این حقیر

در رد پادری نصرانی معرض تحریر آورده و آنجا هم مطلب را بطوری بیان
کرده است که نه در کتابی مسطور است و نه در سؤال و جوابی مذکور و برکسی
انجام مرور کنند از برای او واضح میشود که آنجناب را از ازل خداوند عزّ و جلّ
لایق انتخاب دیده و قابل خطاب آمد و حامل کتاب گردید قلبش مشکوة انوار
صدرش مرآت علوم و اسرار نه اینکه العیاذ بالله آنحضرت جاهل کتاب بوده
و ایمانی نداشت خلاصه مقصود از همه این مقدمات این بود که خدا اگرچه ظاهراً قرار
داده نبوت ظاهر جناب محمد مصطفی و ولایت جناب علی مرتضی صلوات الله علیهما را ثابت تا ائمه
هدی ولی در واقع و نفس الامر بکار دارند ولایت و نبوت مطلقه کلیه و سایر مقامات
و مراتب حقیقه محمدیه و نفس کلیه الهیه که خدا از برای ایشان قرار داده است بعضی
چیزها در خصوص ائمه هدی میگویند و مطالبی از عقاید و شیعه و معارف یقینیه بیان
میکنند که بعضی از سنی و شیعه آنها را انکار کرده و میکنند و با وجود این ادعای
تشیع دارند و خود را اهل فرقه مؤمنین و محبین ائمه هدی میدانند با آنکه
جمله اخباریکه سنیها در حق جناب ولایتمآب نقل کرده اند اخباری است که
دلالت دارد بر اینکه جناب ولایتمآب مظهر صفات جلال و جمال و مصدر قدرت
و افعال خداوند متعال است و صاحب مناقب مرتضوی و سایرین در کتب خود ثبت نموده

و نقل کرده

و نقل کرده اند از جمله خطبه البیان است که بعضی از حضرات از آن انکار کرده میگویند
که این خطبه از موضوعات غلات است و صاحب مناقب مرتضوی که از جمله معتبرین علمای عامه است
اکثر فقرات همین خطبه را از کتابهای خودشان نقل کرده و در باب سیم کتاب خود میگوید
بر ارباب دانش و اصحاب بینش ظاهر و باهر است که بعد از کلام خدای جل و علی و حدیث
مصطفی علیه التحیة والثنا هیچ کلامی فصیحتر از کلام امیرالمؤمنین کرم الله وجهه
نیست بنابراین بعد از بیان آیات بارکات قرانی و احادیث سبحانی افتتاح ابواب
تیمنا و تبرکا بکلام معجز انجام آن امام علی مقام کرده شده و از آنجمله یکصد و چهار کلمه
مکرمه است که آنرا منظور نظر آفریدگار خواجه محمد دهدار نور مضجعه شرح کرده و موسوم بخطبة
البیان گردانیده و مؤلف بشرف مطالعه اش مشرف شد انصاف آنست که شارح
طیب الله ثراه در متانت عبارت و در بیان معانی آن داد شرح داده و اگر رساله
مذکوره را تمام مینوشت موجب ملالت میشد از این وجه معنی تحت اللفظ بقدر دانش
کوته اندیش در حیز تحریر آورده میدهد که موافق رضای و مطابق رای جهان آرای
آنحضرت کرم الله وجهه باشد بعد از آن الفاظ خطبه را بالعربی نقل کرده و تنها آن فقره
فقره بفارسی ترجمه نموده و لیکن بنده حقیر را چند فقره از ترجمه فقرات آنخطبه بعینها
طور و همان عباریکه او ترجمه کرده و نوشته است بدون تحریر و تغییر معرض تحریر می آورد

تا معلوم شود که سنیها تا کجا اقرار دارند بفضایل و مناقب و مقامات و مراتب
حضرت اسد الله الغالب و چگونه اعتراف کرده اند باخبرها که جمعی از شیعیان از
قبول آنها استنکاف دارند و از جمله آنها اینست که میگوید قال امام المسلمین منم
بحقیقت هر چیز آگاه قال امام المحققین منم آنکسیکه مقصدی و مشغلم حساب خلایق را
قال امام السالکین منم لوح محفوظ که ثابت است در ضمیر منیر من جمیع صور حقایق
الهی قال امام المحسنین منم گرداننده دلها و چشمهای ظاهر و باطن مردم بسوی خیر
و شر و بدرستی بسوی ماست مرجع و بازگشت ایشان و بتحقیق که بر ذمت ماست
حساب ایشان قال امام العالمین منم آنکسیکه نزد اوست علم کتاب الهی بر
هر چیز که بوده و هست و خواهد بود و همچنین بهمین طور ترجمه کرده است تا آخر خطبه
و از جمله اینهاست که میفرماید منم پیدا کننده ابرها منم برگ دهنده و سبز کننده
درختان منم گستراننده زمینها و بلند کننده آسمانها منم اسماء حسنی الهی که
امر کرده است خوانده شود با آنها منم آن نور که طلب روشنائی کرد از و موسی
پس هدایت یافت بآن نور منم راندازنده قصور و بیرون آورنده مومنین از قبور
و منم صاحب نوح و نجات دهنده او منم صاحب ایوب که مبتلا بود و نجات دهنده
و شفا بخشنده وی منم صاحب یونس و نجات دهنده او منم ولی خدا در زمین که گذشته

شده

شده بسوی من امر خدا پس حکم میکنم در میان بندگان چنانچه میخواهم منم آنکسیکه
برانگیختم انبیا و رسولان را منم آنکسیکه خواندم آفتاب و ماه را پس اجابت کردند
مرا منم گستراننده زمینها و دانای جمیع علمها منم امر خدا و منم روح خدا منم آنکسی که
لنگر کردم کوهها را بجهت نگاه داشتن زمینها و گسترانیدم زمینها را بجهت سکونت
خلق منم بیرون آورنده چشمه ها و رویاننده زراعتها و بلند کننده درختها و
بر آرنده میوه ها منم آنکسیکه تقدیر و اندازه کرده ام قوت آنها و منم فرود
آورنده بارانها و شنواننده رعد و برق منم روشن کننده آفتاب و
بر آرنده صبح و پیدا کننده ستاره ها و روان سازنده کشتیها در
دریاها منم آنکسیکه میدانم آنچیزها را که خطور میکند از دلها و پلک زدن چشمها
و آنچیزها را که مخفی است در سینه های مردم منم اول کسی که خدا خلق کرده است
نور مرا و در حق من پیغمبر خدا فرموده است انا و علی من نور واحد منم صاحب
کواکب و زایل کننده دول منم صاحب زلزله و راجفه منم صاحب بلایا
و منایا و فصل الخطاب منم آنکسیکه هلاک کردم جابرهای سابق را بشمشیر خودم
ذو الفقار منم آنکسیکه سوار کردم بکشتی نوح را منم آنکسیکه نجات
ابراهیم را از آتش و مونس او شدم منم مونس یوسف در چاه و بیرون آورده ام

منم صاحب خضر و موسی و معلم آنها منم صورت دهنده اطفال در شکمها منم کسی که
خلق میکنم و روزی میدهم و زنده میکنم و میمیرانم باذن خدا منم آنکسیکه
بینا میکنم کور مادرزاد و دفع میکنم مرض برص را و میدانم آنچه را در ضمایر
خلقت و خبر میدهم باچیزها تیکه مردم میخورند و ذخیره میکنند در
خانهای خود منم وجه الله در آسمان و زمین که همه چیزها هالک است مگر او منم
صاحب جبت و طاغوت و منم باب الله منم آن کسی که آفتاب برگشت از
برای من دو دفعه منم آن اسم از اسماء حسنی که اعظم و اعلی است منم کتاب
مسطور و بیت الله معمور منم صاحب قرن اول منم کسیکه گذرانیدم
موسی را از دریا و غرق کردم فرعون را و منم عذاب یوم الظله منم آیة
منم امین الله منم سمیع و علیم منم خبیر و بصیر منم کسی که سیر کردم هفت آسمان
و هفت طبقه زمین را در طرفة العین منم اولی منم ثانی منم کسیکه می
بینم اعمال بندگان را و پوشیده نیست از من چیزی در آسمان و زمین منم
خازن آسمانها که همه در تصرف منست منم دانا بتغییرات زمان و حوادث آن
در هر حال منم آنکسیکه میدانم عدد مورچه ها و وزن آنها را و مقدار کوهها
و وزن انهار او عدد قطرات باران ها را منم آیات و نشانهای بزرگ خدا منم

آیاتیکه

آیاتیکه نمود آنها را خدا بفرعون و عصیان ورزید فرعون منم کسیکه می بینم اعمال
خلایق را در مشرق و مغرب و مخفی نیست بر من چیزی از آنها منم تکلم کننده
بهفتاد زبان و فتوی دهنده در هر چیز بهفتاد وجه منم آنکسیکه میدانم هر چیز را
که در شبانه روز حادث میشود امری بعد از امر و شیئی بعد از شیئی تا روز قیامت
منم محمد مصطفی منم علی مرتضی تا آخر که بنده بعضی از فقرات آنرا بهمان طوری
که صاحب مناقب ترجمه کرده بود مرقوم داشت و همه عبارت و آیات که
بعینها از کتاب خواجه محمد دهدار نقل کرده است و خطبه حوانیت مشتمل
بر حمد و ثنای الهی و درود نامعدود حضرت رسالت پناهی و بیان بعضی از
اخبار آینده و حوادث امور و تقلبات دهور و علامات ظهور است که در کتب
جمعی از علمای جمهور بهمان تفصیل مسطور و مزبور است از جمله جمال الدین
بن طلحه شافعی صاحب کتاب مطالب السؤال فی مناقب آل الرسول که از فحول
علمای عامه است در کتاب سر المکتوم که تقریبا هفتصد سال قبل از این آن کتاب را
تالیف کرده است همین خطبه را من البدو الی الختم نوشته و ثبت نموده است
و از جمله سید شریف جرجانی که در میان سنیها بنهایت عصبیت
معروف است بصدور الخطبه از آنحضرت منکر نشده و بتفصیل نقل کرده است

وهمچنین از علمای خاصه هم فاضل متقی اخوند ملا محمد تقی مجلسی اعلی الله مقامه
و درجته و شیخ حر عاملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی و اخوند ملا محسن فیض
در کلمات مکنونه و سایر علمای خاصه و عامه با اختلاف کمی همین خطبه را نقل
کرده و شرح نموده اند و ازین معلوم است که این خطبه در نزد همه ایشان مقبول و
متلقی بقبول بوده است و همچنین خطبه افتخاریه و خطبه طتنجیه که بهمین سبک و
سیاق از حضرت اسد الله الغالب در بیان فضایل و مناقب خود صادر
شده است و علمای اخیار آنها را هم در کتاب معتبر ثبت کرده و گفته اند
اینکه آنحضرت این مناقب را بخود نسبت داده خود را باین اوصاف وصف
نموده است بهیچوجه منافات با توحید و افعال و صفات ندارد زیرا که
آنحضرت مظهر جلال و جمال و مصدر قدرت و افعال خدا و بد متعال است و
بهیچوجه در ظهور این صفات و صدور این افعال شرکتی با خدا ندارد بلکه
او عبدی است مخلوق و بنده ایست مرزوق چنانچه خود آنحضرت بعد از
بیان همین فضایل و مناقب فرموده است کانی بضعفائکم یقولون
ان علیا نص علی نفسه بالربانیه الا فاشهدوا انی اسئلکم عند الحاجة
الیها ان علیا نور مخلوق و عبد مرزوق ولیکن چون آنجناب مامور است

از جانب

مامور است از جانب خدا بهدایت خلق و تدبیر امور ایشان لهذا باید آنحضرت
نشانه و علامتی از جانب خدا داشته باشد که بهمان نشانه و علامت از برای
خلق معلوم شود که او ولی خدا و امام و پیشوا و حاکم و فرمان روا است بهمه ما سوی
چنانچه هرگاه حاکمی مملکتی از جانب پادشاه مامور شود باید آن حاکم علامت
و نشانه از جانب پادشاه داشته باشد که بهمان نشانه و علامت همه رعایا
بدانند که او از جانب پادشاه مامور است والا احدی ازو باور نخواهد کرد
که او از جانب پادشاه مامور است پس خود را از طاعت او معذور داشته
اصلا تمکین بحکومت او نخواهند کرد و او را هم تسلطی بر آنها نخواهد بود
مگر وقتی که از نشانها و علامتهای سلطان در او باشد و آن علامتها و
نشانها چند قسم است یکی از آنها فرمان است از جانب سلطان که مشتمل باشد
بر کلیات امر حکومت و قرار و قانون مصالح و مفاسد امور مملکت و رعیت
و تعمیر بلاد و تدمیر اهل جور و فساد و یکی خلعت است که پادشاه باید از
لباسهای مخصوص از جامه خانه خاص خلعتی باو مرحمت کند تا اینکه رعیت
پادشاه او را در زی سلطنت و لباس حکومت دیده هیبتی ازو در نظر
رعیت ظاهر شود و رعبی در دل آنها افکند و یکی شمشیر حمایل است که از

از دلایل قهر و غضب است از برای سرکشان و گردن کشان و یکی شکل و
نشان است که صورت همایون در آن نشان باشد و آن نشانه کمال
قرب سلطان است و علامتست از برای اینکه او صورت پادشاه است
در آن ناحیه و مملکت و یکی از علامات سلطنت نوکرهاست از نوکران خاص
پادشاه که عبارت باشد از ارباب مناصب و کتاب و ضباط و عمال و قوریساول
و فراش که همه آنها زیر دست و تحت حکم او قرار میدهند که بکمال احتیاط
و اقتدار و همت در اخذ و عطا و گرفتن و بستن و کشتن و زنده
نگاهداشتن و رتق و فتق امور جمهور حکومت کند و آنچه مقصود و مراد
پادشاه است از رفاه و آسایش بندگان آنرا بعمل آورد پس وقتیکه
چنین شد و مردم دیدند که او شخصی است از جانب پادشاه مأمور است
و فرمان پادشاه در دست و لباس سلطنتش در بر دارد و همه نشانها و علامتهای
پادشاهی در نزد اوست و نوکران خاص پادشاه در زیر حکم او هستند و
همه اطاعت او را بخود لازم میدانند جمیع آثار سلطنت و ریاست از او ظاهر
و همه اوامر و نواهی و افعال پادشاهی از او صادر است قطع و یقین حاصل میکنند
که او از جانب سلطان مأمور است و حکم او حکم سلطان و امر او امر سلطان و فعل او

فعل سلطان

فعل سلطان و قول او سلطان و طاعت او طاعت سلطان و او هرچه میکند با
پادشاه و حکم اوست پس همچنین است امر در خصوص کسیکه از جانب خدا مبعوث
و مأمور است به نبوت و ولایت کلیه مطلقه و رتق و فتق امور جمهور خلایق بحسب
اقتضا و اختلاف ازمنه و دهور که میباید در او نیز از این قبیل نشانها و علامتها
از جانب خدا باشد تا اینکه همه بدانند که او از جانب خدا آمده و در ادعای خود
صادق است و الا کسی از او قبول نخواهد نمود و او را هم حجتی بر آنها نخواهد بود مگر
اینکه از همان نشانه ها و علامتها که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد و در
وقت حاجت برای هدایت بندگان خدا و اتمام حجت بر آنها ظاهر کند اما
فرمان ایشان پس آن عبارت از کتب آسمانی است مثل قرآن که مشتمل است بر
کلیات امور نبوت و ولایت و دستور العمل ریاست و سلطنت و بیان
مصالح و مفاسد امور عباد و حفظ ثغور بلاد و قانون امر معاش و معاد و
اما خلعت ایشان پس آن عبارت از خلعت اصطفا و ردای کبریا و عمامه کرامت
و قمیص رحمت و کمربند محبت و عصای منزلت است که از جانب خدا بایشان
عطا شده است و اما نشان ایشان پس آن عبارت از شکل توحید و صورت
از عینیت و هیئت اعتدال و استقامت است که سراپا حکایت میکند از جلال

وجمال خدا و تمجید و توحید پروردگار حمید و آن دلیل کمال قرب و اتصال
ایشان است بخداوند منان و اما شمشیر ایشان پس آن عبارت از آثار قهر و
غضب خداوند قدیر است که نفوذ میشود باراده ایشان در حین اهلاک
اهل طغیان و عدوان و تدمیر سرکشان و گردنکشان از امر و حکم ایشان
و اما خدام و عمال و کتاب و ضباط ایشان پس آن عبارت از ملئکه مدبرات
و ملئکه عرش و کرسی و حجب و سرادقات و ملئکه خلق و رزق و موت و حیوة
و ملئکه که موکلند بر نزول امطار و جریان انهار و غرس اشجار و تربیت اثمار و
ملئکه که موکلند بر ثبت اعمال و افعال و ضبط ارزاق و آجال که همه اینها
را خدا در تحت امر و حکم ولی مطلق قرار داده است و اینها قدم از قدم بر نمیدارند
مگر باذن و اراده او و حرکت نمیکنند مگر بامر و حکم آنحضرت و آنجناب
نیز امری نمیکند مگر باذن و اراده خدا و حکمی باینها از جانب او صادر
نمی آید مگر برضای او جل شانه پس وقتی که امر باین نهج شد و همه دیدند که
آنجناب کتابی از جانب خدا در دست دارد که بخانه ایشان نازل شده است
و هر عملی که میکنند همه از روی آنست و او مخلع است بخلعت کرامت و
متلبس است بلباس قدس و متصف است بصفات ربوبیت و نزد اوست

همه

همه علامتها و نشانهای خداوندی و جمیع ملئکه در تحت امر و حکم اوست و
تمامی آثار و افعال ربوبیت از دست او جاری میشود آنوقت قطع و یقین
از برای همه حاصل میشود که او از جانب خدا مأمور است حکم او حکم خداست
و امر او امر خدا فعل او فعل خدا و قول او قول خدا و طاعت او طاعت خداست
و مخالفت او مخالفت خدا چنانچه در تمثیل بطور تفصیل بیان شد حرفا بحرف خلاصه
امروز هر دو مرحله یک قرار است زیرا که همه سلاطین دنیا سرمشق از اینجا بر
داشته اند پس هرچه آنجا بگوئی اینجا بگو یعنی چنانچه آثار و افعال سلطان در
هر مملکتی از ممالک از حاکم آن مملکت ظاهر است و افعال آنها هم از ضباط و عمال
و خدام و سایر مباشرین امور دیوانی صادر میشود همچنین آثار و افعال خداوند
منان و ملک دیان نیز از انبیا و اولیا ظاهر است و آثار و افعال ایشان هم
از ملئکه مدبرات و حمله عرش و کرسی و سرادقات صادر میگردد پس باین
جهت یکدفعه نسبت افعال بخدا داده میشود بطور استقلال و یکدفعه
بانبیا و اولیا بطریق وساطت و ماموریت از جانب حق و یکدفعه بملئکه
که مدبرات امرند بعنوان مباشرت و همه اینها صحیح است و منافات با توحید
افعال و صفات هیچوجه ندارد زیرا که فعل ملئکه فعل ولی امر است و فعل او فعل

خداست یعنی خدا فعل و اراده و مشیت خود را از دست او جاری میفرماید
و او هم فعل خود را از دست ملئکه جاری میکند پس آنجناب باین اعتبار
نسبت این افعال را گاهی بخود میدهد و گاهی بخدا و خدا هم نسبت اینها را
گاهی بخود میدهد و گاهی باینها چنانچه نسبت افعال پادشاه را گاهی بخود
پادشاه میدهند و گاهی باولیای دولت و حکام مملکت و سران و سرکردگان
قشون پادشاه مثلا یکدفعه میگویند فلان قلعه را پادشاه گرفت و یکدفعه
میگویند فلان سرکرده گرفت و یکدفعه میگویند فلان فوج قلعه را فتح کرد
و همه صحیح است هیچیک منافاتی باسلطنت پادشاه ندارد زیرا که همه بامر
و حکم و فرمان پادشاه است خلاصه باقرار است نسبت همه افعال ربوبیت
بجناب ولایتمآب که بنده ایست از بندگان خاص خدا که او را مظهر صفات
الوهیت و مصدر افعال ربوبیت خود قرار داده و همه افعال خود را از دست او
جاری فرموده است چنانچه ابن ابی الحدید که از مشاهیر علمای عامه است در حق
جناب ولایتمآب گفته است تقبلت افعال الربوبیة التی عذرت بها من
شک انک مربوب وقد قیل فی عیسی نظیرک مثله خسر لمن عادی علاک و تبت
و یا حله الدنیا و من به طلقها له و سیلوا البدی فی الحشر تعقیب و
در قصیده

و در قصیده دیگر میگوید لولا حدوثک قلت انک جاعل الارواح فی الاشباح
والمستنزع لولا مماتک قلت انک باسط الارزاق تقدر فی العطاء و توسع
ما الدهر الا عبدک القن الذی بنفوذ امرک فی البریة مولع والیه فی یوم المعاد ایابنا
و هو الملاذ لنا غدا والمستشفع علم الغیوب لدیه غیر مدافع والصبح ابیض مسفر
لا یدفع و در قصیده دیگر میگوید علام اسرار الغیوب ومن له خلق الزمان و دارت
الافلاک متعاظم الافعال لا هوتیها للامر قبل وقوعها دراک خلاصه مقصود از این
خاتمه این بود که از برای همه معلوم شود که اهل سنت و جماعت با اینکه جناب
امیرالمومنین را خلیفه بلا فصل نمیدانند و بخلافت ظاهره عترت طاهره قائل نیستند
و در این دو فقره با شیعه اثنی عشریه مخالفت اظهار میکنند اقرار دارند بولایت
مطلقه جناب ولایتمآب و اعتراف میکنند بهمه فضایل و مناقب ائمه اطیاب
و اینمعنی از برای اغلب ناس مشتبه است و چنین میدانند که سنیها منکر فضایل
ائمه ما هستند و این اشتباهی است که ناشی است از عدم تتبع بکتب
و زبر آنها چه هرکس از کتب و زبر آنها مستحضر باشد میداند که آنها اصلا فضایل
و مناقب و مقامات و مراتب ائمه ما انکار ندارند سهل است آنها فضایلی
از برای ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان کرده اند که اکثر مخالفین ما

اینها را قبول نمیکنند و بهمه آنها انکار دارند چنانچه دیدی پس حضرات حقیقه
در این مرحله هم با شیعه مخالفند و هم با سنی چنانچه می بینی که الان با ما
عداوت میورزند باین جهت که میگوئید شما چیزها در حق ائمه هدی و بیان
فضایل و مناقب ایشان میگوئید که اصلا آنها دارای آن فضایل و مناقب
و مقامات و مراتب نیستند و حال آنکه ما تا حال هرچه گفته و میگوئیم بالاتر
از سنیها چیزی نگفته و نخواهیم گفت و از حضرات هم زیاده از آنچه
سنیها در حق ائمه ما اقرار دارند توقع نداریم و میگوئیم بیائید همه
اتفاق کنیم بآن چیزیکه سنیها اقرار دارند و در تشیع کمتر از سنی
نباشیم و از اولیای دولت قاهره باهره نیز مستدعی هستیم که اگر بخواهند
این اختلاف را از میانه بردارند قدغن بفرمایند بحضرات که انکار
فضایل و مناقب ائمه طاهرین علیهم السلام را در میانه شیعه اثنی عشریه و
ممالک محروسه ایران که شیعه خانه است شعار قرار ندهند و در بالای
منبر بجز ذکر فضایل ائمه اطهار و معالم دینیه و معارف الهیه چیز دیگر
نگویند و از برای آل اطهار مناقض قرار ندهند و کسانیرا که بالاتر از سنیها
فضیلتی از فضایل و مناقب حضرت اسدالله الغالب میگویند نسبت بغلو
ندهند

ندهند و با آنها بمقام معارضه و مخاصمه نیایند و با اهل معرفت محض
از راه جهالت عداوت نورزند و بجهت اذیت بآنها نخندند و
میان فرقه اثنی عشریه و طایفه امیه که جمع قلیلی هستند بعصبیت و جاهلیت
اختلاف و تفرقه نیندازند و شق عصای مسلمین نکنند و باعث شماتت
دشمنان دین نباشند و برادروار باهم رفتار کنند اگر واقعا نمیدانند
بیایند از علما یاد بگیرند و بکتب معرفت و حکمت و تفاسیر و اخبار ائمه
اطهار رجوع نمایند و معرفت تحصیل کنند و اگر میدانند و از همه آنها
استحضار دارند عمدا انکار ننمایند که انکار کفر است چنانچه خبر متواتره
از ائمه طاهرین در اینباب وارد است از جمله در منتخب البصائر باسانید
صحیحه از جابر مرویست که گفته است از جناب امام محمد باقر علیه السلام
در ضمن حدیثی میفرمود ان اسوء اصحابی عندی حالا الذی اذا سمع
الحدیث ینسب الینا فیروی عنا فلم تحتمله قلبه و اشمئز منه و جحده و کفر
بمن دان به ولا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج والینا اسند فیکون
بذلک خارجا عن ولایتنا ترجمهٔ این روایت هدایت فرجام که در خاتم
این رساله مختصره قرار داده و بان ختم کلام خواهیم نمود این است که امام ع

فرموده اند بدرستی وتحقیق بدترین اصحاب در نزد من از حیثیت حال
کسی است که چون میشنود حدیثی که نسبت بما داده میشود و از ما روایت
میشود پس متحمل نمیشود بآن قلب او و مشمئز میشود از شنیدن آن وانکار
میکند الحدیث را وتکفیر میکند کسی را که متدین شده است بآن وحال آنکه
نمیدانند شاید حدیث از ما خارج شده وبسوی ما مسند است پس بسبب
این انکار وتکفیر خارج میشود از ولایت ما تمام شد آنچه که ازین رساله
منظور داشتیم وختم گشت بحمد الله بروفق اسمی که در اول نگذاشتیم و
مطابق آمد در طی نگارش با فرمایش جناب صادق علیه السلام که
فرموده اند علم التعجب واضح لمریده واری القلوب عن التعجب فی عمی ولقد
عجبت لهالک ونجاته موجودة ولقد عجبت لمن نجی باری اگر
چنانچه در مجاری سطور اینجانی خطائی رفته یا در مطاوی کلمات از حدود
ادب تجاوزی واقع گشته از کمال رحمت اولیای دولت و پاکان
حضور معدلت دستور باهر النور دور نیست که مورد اغماض سازند نه
اعراض وبنظر اصلاح نگرند نه اعتراض چه پژمرده وخاطر آشفته از
نوائب دهر وحوادث روزگار دست قدرت از کار رفته قلم
سرکش

سرکشی کرده عنان اختیار از پنجه اقتدار گرفته این همه را بی اختیار
نگاشتم والسلام من اتبع الهدی وخشی عواقب الردی والحمد لله
اولا وآخرا وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین ولعنة الله
علی اعادیهم ومنکری فضائلهم اجمعین من الآن الی یوم الدین
وقد فرغ من تسویده العبد المذنب الجانی حسین
بن محمد التبریزی الممقانی فی یوم المبعث
من شهر رجب من شهور سنة
خمسة وثمانین ومائتین بعد الالف ۱۲۸۵
من الهجرة النبویة المصطفویة
علیه وآله آلاف التحیة



